



ارگان مرکزی

حزب کمونیست افغانستان

برای انقلاب کردن بحزب انقلابی احتیاج است. بدون یک حزب انقلابی، بدون حزب انقلابی ای که براساس تئوری انقلابی مارکسیزم-لنینیسم-مائویسم و به سبک انقلابی مارکسیستی-لنینیستی-مائویستی پایه گذاری شده باشد، نمی توان طبقه کارگر و توده های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیسم و سگهای زنجیری اش رهبری کرد. (مائوتسه دون)

سال 1377

ماه ثور

دوره دوم

شماره بیست و یکم

اول ماه می 1998

هفتمین سالگرد تاسیس حزب کمونیست افغانستان

اول می، روز جهانی کارگران فرارسید و بار دیگر جشن جهانی کارگران در هر گوشه ای از دنیا برگزار شد. همچنان با فرارسیدن اول ماه می 998 حزب ما هفتمین سال حیاتش را از سر گذشتاند. باتاسیس حزب کمونیست افغانستان در اول ماه می 1991 (ثور 1370) اولین مرامنامه کمونیستی حزبی (مرامنامه حزب کمونیست افغانستان) در کشور تدوین و انتشار یافت. این اقدام اصولی و بموقع را، درقبال امپریالیست ها، رویزیونیست ها و مرتجعین، دیباچه "مرامنامه حزب کمونیست افغانستان"، در قالب کلمات ذیل بطور موجز و فشرده بیان کرده است:

"... در شرایطی که سوسیال امپریالیست ها، امپریالیست ها، رویزیونیست ها و مرتجعین رنگارنگ حملات کین توزانه و گسترده ای را علیه کمونیزم و پرولتاریای جهانی در سطح وسیع بین المللی و منطقه - منجمله در افغانستان - سازمان داده و به پیش می برند. تدوین این مرامنامه و تاسیس حزب کمونیست افغانستان درکنگره مؤسس حزب کمونیست افغانستان، یک ضد حمله کمونیستی اصولی، شجاعانه و مناسب به شمار می رود.

تقریباً یکسال پس از تاسیس حزب کمونیست یعنی در ثور 1371، پس از فروپاشی سوسیال امپریالیستی و به تبعیت از آن، سقوط رژیم نجیب، حضرت مجددی با "غرور و افتخار" بیرق تئوکراسی اسلامی را درمرز تورخم بر افراشت و مرگ کمونیزم را درافغانستان اعلام نمود. ما همان موقع در شماره چهارم شعله جاوید تحت عنوان سرمقاله "کمونیزم زنده است" در پاسخ به این حمله ضد کمونیستی تئوکراسی تازه به قدرت رسیده و سرمست ازباده پیروزی نوشتیم:

"رژیم فعلی، حاکمیتش را برکابل با شعار "مرگ کمونیزم" در افغانستان، ازدهان "مجددی" اعلام نمود. واقعا آن کمونیزمی که رژیم حاکم فعلی مد نظر دارد، درافغانستان از بین رفته است. کمونیزم خلقی ها و پرچمی ها، که یک کمونیزم دروغین و روپوشی برای جنایات، وحشی گری های ماهیت استثمار گرانه و ارتجاعی آنها بود، دیگر نه تنها ازبین رفته است بلکه درآینده نیز هیچگونه زمینه مبارزاتی نمی تواند بدست آورد. اما کمونیزم "شعله ای" ها "نه تنها وجود دارد، بلکه زمینه های مبارزاتی زیادی نیزدر اختیار داشته و خواهد داشت. این کمونیزم نه جنایتکار بلکه قربانی جنایات مرتجعین و بادران امپریالیست شان بوده و هست. این کمونیزم در مبارزه علیه کمونیزم دروغین (رویزیونیسم) خلقی ها و پرچمی ها و وطن فروشی های آنها، قربانی

های بی همتائی را متحمل شده و حلقه غلامی هیچ قدرت امپریالیستی و ارتجاعی را به گردن نینداخته است. این کمونیزم، کمونیزم رهائی و انقلاب است، خواسته های که مرتجعین حاکم فعلی همانند خلقی ها و پرچمی های سابق علیه آنها از ته دل دشمنی و عناد می ورزند. این کمونیزم، کمونیزم راستین است کمونیزم انقلابی است، کمونیزم حزب کمونیست افغانستان است و کمونیزم پرولتاریای بین المللی و مشخصا کمونیزم جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. این کمونیزم نه تنها وجود دراد بلکه کیفیتا قوی تر از سابق نیز هست. این کمونیزم دارای ایدئولوژی انقلابی علمی (مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم)، برنامه اصولی صریح (برنامه انقلاب دموکراتیک نوین) و استراتژی مبارزاتی روشن (جنگ خلق) است و... اساسی ترین سلاح مبارزاتی یعنی حزب کمونیست را در اختیار دارد.

"مجددی" و اعوان انصارش شعار "مرگ کمونیزم" را همچون شمشیری دور سرشان می چرخانند. این شمشیر برای آنها حربه کارآمدی است!؟ آنها فکر می کنند که زدن برچسپ "کمونیست" روی هر مخالفی توسط آنها، همچون "اسم اعظم" تاثیر خواهد داشت؟! آنها حتی در نزاع های فی مابین خود شان نیز ازین "اسم اعظم" استفاده به عمل می آورند. اما کمونیست های افغانستان دیگر از کمونیست خوانده شدن واهمه ندارند. ما آشکارا اعلام کرده ایم و می کنیم که کمونیست هستیم، مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم ایدئولوژی ما است و همچون گردانی از جنبش کمونیستی بین المللی مسئولیت پیشبرد مبارزات انقلابی در افغانستان را بر عهده گرفته ایم. این چنین است که آشکارا می گوئیم و اعلام می کنیم که کمونیزم در افغانستان زنده است همانگونه که در جهان زنده است."

اینک مدت شش سال تمام، از آن اعلان کذائی "مجددی" می گذرد. در طول این مدت تحولات مهمی در کمپ ارتجاع در کشور رخ داده است.

تنوکراسی اسلامی جهادی، بلافاصله پس از تصرف قدرت سیاسی سرتاسری به نزاع ها و کشمکش های خونین درونی پرداخت و آنچنان وحشی گری ها و جنایاتی در جریان جنگ های فی مابین دسته های مختلف تنوکرات حاکم بوقوع پیوست که بی آبرویی و رسوائی های سیاسی این دسته ها را به همان حد بی آبرویی و رسوائی سیاسی سلف خلقی و پرچمی شان رساند. در نتیجه کل حاکمیت تنوکراتیک به مرز فروپاشی و سقوط قرار گرفت. اما ضعف جنبش انقلابی بصورت عام و ضعف و ناتوانی جنبش کمونیستی بصورت خاص که بصورت عمده در ضعف و ناتوانی حزب کمونیست افغانستان تبارزیافت، یکبار دیگر، این فرصت و چانس را برای مرتجعین فراهم ساخت که بتوانند در قالب و شکل دیگری عرض وجود کنند و برای بازسازی و احیاء آبروی از دست رفته تنوکراسی حاکم اقدام کنند.

"جنبش طالبان" با ماهیت و سرشت عمیقا ارتجاعی تنوکراتیک و سرخاب و سفیدآب شوونیزم ملیتی توأم با وابستگی غلیظ به قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی معین، در شرایط عدم موجودیت یک جنبش انقلابی نیرومند یعنی در شرایط ضعف مفرط این جنبش، توانست بمثابة بدیل سیاسی بی آبرویی جهادی مطرح شود. این بازی عوام فریبانه توانست چند صباحی بخش های معینی از توده های متوهم و فاقد دورنمای کشور را به دنبال خود بکشاند. اما این بازی نیز، سرتاسری نبوده، آنقدر بی حیثیت و بی مقدار گردید که دیگر حتی سازندگان و حمایت کنندگان امپریالیستش نیز دیگر جرئت حمایت آشکار از آن را ندارند. حالا دیگر به روشنی پیدا است که "طالبان" نیز نمی توانند در تامین حاکمیت یکدست ارتجاع توفیقی داشته باشند. در چنین حالتی است که بقایای باند و طنفروشان و جانپان خلقی و پرچمی جرئت می یابند یکبار دیگر زمزمه های درمورد برگشت مجدد به صحنه سیاسی کشور در قالب یک حزب سیاسی، براه بیندازند و اینجا و آنجا به تشجیع و تشویق عناصر رانده شده از متن سیاسی جامعه بپردازند و آنها را به فعالیت مجدد

فرا خوانند . درین اواخر سروصداهائی براه افتاده است که خلقی ها و پرچمی ها برای گرد هم آئی مجدد دریک حزب سیاسی به یک سلسله اقدامات درهند دست زده اند . از امکان بعید نیست که این کار صورت گرفته باشد و یا درآینده صورت بگیرد ، زیرا که رسوائی های جهادی و طالبی به آن حدی رسیده است که این جانبیان بتوانند مجددا سربلند نمایند و مدعی حل " معضله افغانستان " شوند . اما این فقط یک جانب قضیه است و جانب دیگر آن است که تازمانی که جنبش انقلابی بی رمق باشد و نتواند به دخالتگری فعال درقبال اوضاع و شرایط سیاسی - اجتماعی کشور بپردازد ، باندهای گوناگون مرتجعین فرصت مانور و گمراه سازی توده ها را خواهند داشت .

تاجایی که به کمونیست ها و مشخصا حزب کمونیست افغانستان مربوط است ، باید بگوئیم که برای جلوگیری از سرگردانی توده ها درمیان باند های ارتجاعی گوناگون جهادی ، طالبی ، خلقی - پرچمی ، نه تنها باید کمونیسم در افغانستان زنده باشد و به بیان دیگر حضور داشته باشد ، بلکه باید این حیات و حضور ، متحرک ، پویا و فعال باشد . درفش کمونیسم باید قویا در کشور اهتزاز داشته باشد . اینست مسئولیت ما .

اول ماه می 1998 : صد و پنجاه سال از نخستین فراخوان کمونیست ها می گذرد کارگران همه کشور ها متحد شوید !

نخستین برنامه کمونیست ها یعنی " مانیفیست کمونیست " درسال 1848 منتشر شد و به معنای واقعی قدرت های اروپایی کهن را به وحشت انداخت . از آن زمان تاکنون علم انقلاب باخیزش و جهش از دل مبارزات و تجارب انقلابی فراوان به پیش رفته و به مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم تکامل یافته است . حقایق بنیادینی که مارکس و انگلس با قدرت تمام ، بر صفحات این سند تاریخی جاری ساختند همچنان معتبر است .

" کمونیست ها عار دارند که نظرات و مقاصد خود را پنهان سازند . آنها آشکارا اعلام می کنند که اهداف شان فقط از طریق سرنگونی جبری کل شرایط موجود می تواند حاصل شود . بگذا طبقات حاکمه در مواجهه با انقلاب کمونیست به خود بلرزند . پرولتاریا بجز زنجیر بردگی شان هیچ چیز برای از دست دادن ندارند . آنها جهانی را برای فتح دارند . "

ستمدیدگان و پرولتارهای تمامی کشورها به تشکیل یک حزب انقلابی (یک حزب کمونیستی) و اتحاد قدرتمند سیاسی و تشکیلاتی در سطح جهانی علیه قدرت های جهان کهنه امپریالیستی و دولت های مرتجع وابسته به آنها نیاز عاجل دارند . این نیاز همانقدر عاجل است که 150 سال پیش بود . امروز این ، یکی از وظایف عمده " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " است - جنبشی که احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست سراسر جهان را گرد هم می آورد .

امروز امپریالیست ها مرتبا از " جهانی شدن " و قدرت مطلق نظام خود دم می زنند . اهداف آنها اساسا همان است که عصر جدید از آغاز با آن رقم خورده است : تلاش تبهکارانه برای استخراج سودازکار مردم سراسر جهان ، تلاشی که برآن بیش از پیش مهر خونین " چند ملیتی ها " خورده است . در عین حال ، بحران آنها هم جهانی شده و امپراتوری آنها آنقدر شکاف های عمیق دارد که دیگر نمی توان آنها را به هم " چسپاند " .

آنها درباره " معجزه اقتصادی " کشورهای که " بیره های آسیا " خوانده می شوند لاف زدند و جنجال براه انداختند . گفتند که ببینید " جهان سوم " چگونه تحت کنترل ما می تواند " بسرعت ثروتمند شود . " اما فروریختن اقتصاد پویشالی کوریاجنوبی و سقوط شدید بازارهای سهام آسیا نشان داد که " توسعه " امپریالیستی و اقاعبرای این کشور ها چه به ارمغان آورده است . این وقایع از توکیو تا نیویارک را دراضطراب فرورودارگان بهم پیوسته آنها به لرزه افکند . آنچه درنظام جهانی

امپریالیستی در حال وقوع است ، درست شبیه داستان های مافیائی است با این فرق که در واقعیت می گذرد . کشورهای کوریای جنوبی، تایلند، اندونیزیا و فیلیپین پس از سقوط اقتصادی مجبوراند گروگان و برده تدابیر مرگبار بانک جهانی و یا صندوق بین المللی پول باشند تدابیری که طناب وابستگی بیشتر به امپریالیزم را به دور گردن آنها محکمتر می کند، قبلا توده های آمریکایی لاتین و آفریقا نتایج این تدابیر را دیده اند. امنیت اقتصادی به هیچ وجهی در کار نیست . معنای این تدابیر، فلاکت و فقر بیشتر و بیکاری و از دست رفتن زمین های دهقانان است . تا آنجا که به حاکمان مربوط می شود ، این وضعیت به بی ثباتی سیاسی بیشتر آنها می انجامد .

تکان ها و درز های نظام ، در اروپای شرقی و روسیه شکافهای عظیمی ببار آورده است . توده های این کشورها در فاصله کوتاه چند سال که از سقوط رژیم های سرمایه داری دولتی می گذرد ، به واقعیت هولناک سرمایه داری غربی پی برده اند .

امپریالیست ها به لحاظ سیاسی با مشکلات فزاینده ای در امر آسیب زدائی و حمایت از نظم پوسیده اجتماعی خویش روبرویند. چرا طبقه حاکمه آمریکا که خود بزرگترین تولید کننده و مصرف کننده سلاح های کشتار دسته جمعی است ، بر سر بازرسی تسلیحاتی صحبت از بمباران کشور کوچکی مانند عراق می کند ؟ بخاطر تحکیم کنترل بر خاورمیانه است که آمریکا تدارک حمله محدود به عراق را می بیند . مگر غیر ازین است ؟ آمریکا بدنبال خنثی کردن رقبای خویش است که می خواهند در عراق سرمایه گذاری های نفتی و غیره کنند . اگر این نیست ، پس چیست ؟ آنهم در مورد کشوری مثل عراق که از طرف آمریکا (یاقولی سازمان ملل) مورد مجازات قرار گرفته است . خود آمریکا می گوید که هدف ، مجازات صدام حسین است . اما این امپریالیست های جنایتکار " باج " می خواهند . این باج ، جان توده های عراقی است که آمریکا در آخرین حمله اش بیش از دوصد هزار نفر از آنان را کشتار کرد . " پدرخوانده ها " با این اقدام تبهکارانه می خواهند نشان دهند که همه کاره آنها هستند . البته يك هدف مهم در دستور کارشان قرار دارد ، می گویند احتیاج داریم بمب های جدید مانرا " امتحان " کنیم .

اینان گمان می کنند که مردم نادان و منفعل هستند . گمان می کنند ما نمی بینیم که همزمان با این حرفها دارند خواهران و برادران طبقاتی ما را تحت نام دفاع از دموکراسی و " صلح " کشتار می کنند . گمان می کنند ما نمی بینیم که حاکمیت شان بر ترور استوار است . این واقعیت را دولت پولیسی اسرائیل که هزینه اش را آمریکا می پردازد ، بطور روز مره به فلسطینیان نشان می دهد. در کشور های به اصطلاح پیشرفته ای نظیر آمریکا ، تعداد زندان های که هیئت حاکمه می سازد بیش از تعداد مدارس است . طبق قانون جدید ارائه شده توسط طبقه حاکمه آلمان ، هر فرد خارجی در صورت دستگیری در تظاهرات توهین آمیز نسبت به دولت با خطر اخراج مواجه است .

اینان علاوه بر تشویق تاریک اندیشی مذهبی، هم در کشورهای تحت سلطه و هم در کشورهای امپریالیستی، از قوانین دموکراتیک و تکنالوژی اطلاعاتی و تسلیحاتی مدرن خود برای مرعوب کردن ما بعد اکثر استفاده می کنند . می خواهند باور کنیم که امپراطوری آنها را نمی توان متزلزل ساخت . باور کنیم که سرنگون کردن این امپراطوری غیر ممکن است . می خواهند ایمان خود به مبارزه را از دست بدهیم و فلج شویم .

اما همه اینها برای میلیونها توده که از تجارب چندین نسل طبقه ما آموخته و پخته و هوشیار و آگاه شده اند ، پیام متفاوتی در بردارد . طبقه ما ، نسل از پی نسل با سرنوشت تحمل ناپذیری که امپریالیزم برای اکثریت مردم جهان ببار آورده قهرمانانه مبارزه کرده است . تهدید و ارعاب حاکمان و عقاید ارتجاعی ، مانع آفرین اند، اما مبارزاتی که پی در پی اینجا و آنجا شعله می کشد، یا آتش مبارزات جدیدی که که در حال افروخته شدن است ، بر این قوانین اجتماعی که مائوتسه دون بیان کرده صحه می گذارد : " ستم مقاومت بر می انگیزد. " " شورش کردن برحق است " .

این امر درست همان چیزی است که با خطر سرخ مورد تاکید قرار می دهد که طبقات حاکمه می کوشند پنهانش سازند: منافع کوتاه مدت و دراز مدت مشترک طبقه واحد ما یعنی پرولتاریای بین المللی حکم می کند که فراخوان صد و پنجاه ساله مارکس و انگلس را به اجرا گذاریم یعنی چهره جهان را از ستم و استثمار پاک کنیم .

از چیلی تا اندونیزیا ، توده ها علیه دیکتاتورهای که تاریخ مصرف شان گذشته است ، طغیان کرده اند . دست سوارتوها و پینوشیت هاواربابان امپریالیست آنها به خون توده ها آغشته است . فقدان حزب کمونیست در بسیاری نقاط باعث شده که توده ها از رهبری و توان ادامه مبارزه تا کسب رهائی محروم باشند .

جنگ خلق در پرو و نیپال ادامه دارد و بر راهی پرتو می افکند که مارکس بر آن تاکید گزارد : بورژوازی قدرت را بطور مسالمت آمیز و آگزار نخواهد کرد . مهمترین خصوصیت جنگ انقلابی در پرو و نیپال اینست که تحت رهبری احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست قرار دارد: حزب کمونیست پرو و حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) که از احزاب شرکت کننده در " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " هستند. حزب کمونیست پرو علیرغم دشواری های بسیار ، جنگ هجده ساله اشرا علیه حاکمیت ارتجاعی پرو و فرماندهان یانکی آنها به پیش برده است. در نیپال ستمدیدگان به ویژه شمار بزرگی از زنان ، جنگ خلق را از آن خود میدانند و به آن یاری می رسانند . این جنگ وارد سومین سال حیات خود شده است . جنگ خلق در پرو و نیپال و جنگ خلق های دیگری که نیروی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست جهان تدارکش را می بینند یا آنرا به پیش می برند، یگانه راه انجام انقلاب را در برابر توده ها می نهند.

باشد تا امسال در صدوپنجاهمین سالگرد انتشار مانیفیست کمونیست توسط بنیان گزاران کمونیزم ، فراخوان " کارگران همه کشورها متحد شوید ! " را در روز اول ماه می در سنت مبارزه انترناسیونالیستی پرولتری طبقه ما هر چه رسا تر طنین افکن کنیم .

زنده باد جنگ خلق در پرو ، نیپال و سراسر جهان !

زنجیر ها را بگسلید ، خشم زنان را در راه انقلاب رها سازید !

احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست متحد در " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " را بسازید و تقویت کنید !

با تمام قوا در جمع آوری کمک مالی برای " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " کوشش کنید !

زنده باد " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " !

کمیته " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی "

اعلامیه مشترک حزب کمونیست افغانستان

و

اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران)

زنده باد پیوند فشرده و نزدیک مبارزات انقلابی خلق های افغانستان و ایران

عصرما، عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است. سیستم سرمایه داری امپریالیستی که بر جهان حاکم است، چوکات اساسی اوضاع جهان را معین می نماید.

پرولتاریا به مثابه گورکن این نظام استثمار گرانه نیز یک طبقه جهانی می باشد و بدین لحاظ جنبش انقلابی پرولتاریائی ما هیتا جنبش بین المللی بوده و انترناسیونالیسم پرولتاریائی پایه اساسی آن است. برین پایه است که کمونیست های کشورهای معین قبل از همه وظیفه دارند که برای پیشبرد وظایف انقلابی و به پیروزی رساندن انقلابات دموکراتیک نوین و انقلابات سوسیالیستی در کشورهای شان کوشا باشند و آنها را به پایگاه های انقلابی جهانی پرولتاریائی مبدل نمایند و وظیفه دارند به انجام همین امر در سایر کشورهای کمک کنند. به این ترتیب حلقهات مختلف سلسله انقلابات دموکراتیک نوین و سوسیالیستی در کشورهای مختلف جهان در پیوند باهم قرار دارند و مجموعاً انقلاب جهانی پرولتاریائی را تشکیل می دهند. اما در داخل چوکات عمومی پیوند جهانی انقلابات کشورهای مختلف، علل و عوامل ویژه سیاسی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باعث گردیده که رابطه و پیوند میان حلقهات معینی ازین سلسله جهانی بصورت خاصی فشرده و نزدیک باشد. انقلابات و مبارزات انقلابی در دوکشور ایران و افغانستان از این چنین رابطه و پیوند میان هم برخوردار هستند. پایه های اساسی این رابطه و پیوند نزدیک، بویژه در طول بیست سال گذشته بوجود آمده و بطور روز افزونی استحکام و گسترش یافته است.

باوقوع فاجعه کودتای هفت ثور 1357 و متعاقب آن تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی بر افغانستان که مقاومت سرتاسری علیه خود را برانگیخت، این کشور آماج گاه مداخلات و دست اندازی های وسیع و گسترده سایر قدرت های امپریالیستی و قدرت های ارتجاعی منطقوی نیز قرار گرفت. اینها در پوشش حمایت از جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی، ولی در واقع بخاطر تامین منافع امپریالیستی و ارتجاعی خودشان، به ایجاد تقویت و تسلیح نیروهای ارتجاعی تئوکراتیک افغانستان پرداختند و بنا به علل و عوامل مختلف عینی و ذهنی ملی و بین المللی سرانجام توانستند آنها را بر کل جنگ مقاومت مسلط گردانند و اساس فاجعه کنونی (جنگ های ارتجاعی داخلی) در افغانستان را بوجود آورند. درین میان حاکمیت تئوکراتیک ارتجاعی حاکم بر ایران (جمهوری اسلامی) نیز به ایجاد و پرورش باند های ارتجاعی اسلامی گوناگونی پرداخت و این دارودسته های مزدور را بجان مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی انداخت.

باند های ارتجاعی مزدور جمهوری اسلامی ایران، در طول سالهای جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در افغانستان، نقش تخریب کارانه عظیمی علیه مقاومت بازی نمودند. رول عمده این نیروها در طول سال های مذکور عبارت بود از دامن زدن به جنگ های ارتجاعی داخلی و تضعیف مقاومت. این جنگ های ارتجاعی داخلی نه تنها علیه نیروهای ملی دموکرات و مترقی درون مقاومت پیش برده می شد، بلکه درگیری های وسیع و دوام دار میان خود این باند ها را نیز در بر می گرفت و مصایب و رنج های فراوانی برای توده های مردم به بار می آورد.

**مرگ بر جنایتکاران و قاتلان مردم
مرگ بر مرتجعین خاین و مزدور**

پس از وقوع فاجعه هشت ثور 1371 یعنی انتقال حاکمیت از رژیم نجیب به رژیم اسلامی جمهوری اسلامی ایران و باند های ارتجاعی مزدور افغانستانی اش ، نقش مهمی در ایجاد و دوام جنگ های ارتجاعی داخلی در افغانستان بازی کرده اند و همچنان بازی می نمایند . اینها که در " بازی بزرگ " براه افتاده در افغانستان ، در یکی از دودسته بندی ارتجاعی - امپریالیستی متخاصم جای دارند ، از خلال جن های ارتجاعی جاری نه تنها علیه رقبای شان به مقابله می پردازند بلکه اساس هماننداین رقبا و همچنان همانند متحدین شان، سیاست سرکوب گرانه و وحشیانه ایرا علیه توده های مردم و عناصر و قوت های ملی و انقلابی پیش می برند . علاوه باند های افغانستانی تربیت شده در دستگاه های استخبارات و سپاه پاسداران ایران ، نه تنها در جنگ ایران و عراق به نفع جمهوری اسلامی جنگیدند ، بلکه در حرکت های سرکوب گرانه این رژیم علیه مخالفین گوناگونش در ایران نیز سهم می گیرند .

از جانب دیگر بخش قابل ملاحظه ای از پناهندگان افغانستانی در ایران بسر می برند . اکثریت این پناهندگان را کارگران فصلی و یا دائمی تشکیل می دهند . نیروی کار ارزان این کارگران ، منبع سود ها و مافوق سودهای هنگفتی برای " اربابان " ایرانی به شمار میرود و نقش مهمی در اقتصاد فیودال - کمپرادوری ایران بازی می نماید . سیاست شوونیستی غلیظی که توسط ارتجاع حاکم بر ایران علیه پناهندگان افغانستانی در آن کشور اعمال می گردد، درد ورنج فراوانی را در تمام طول دودهه اخیر بر آنها تحمیل نموده و کینه و نفرت برحق آنها و همه توده های افغانستانی را علیه خود برانگیخته است . این چنین است که پیوند فشرده و نزدیکی از لحاظ سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی میان دو کشور و مردمان آنها بوجود آمده و این امر پیوند های اجتماعی و فرهنگی گذشته را بیشتر از پیش تحکیم نموده است . در چارچوب یک چنین اوضاع و احوالی است که رابطه میان توده های خلق های دو کشور و مبارزات انقلابی آنها بیشتر از پیش و بصورت ویژه ای نزدیک گردیده است . این مبارزات نه تنها متقابلا و به سرعت برهمدیگر تاثیر خواهند گذاشت بلکه در موارد بسیار مهمی از فصول مشترک نیز برخوردار خواهند بود . نبرد علیه تئوکراسی ارتجاعی اسلامی حاکم بر دو کشور مشترکات ویژه ای میان مبارزات انقلابی خلق ها ، بیشتر از پیش تقویت خواهد شد . سهمیگری و شرکت پناهندگان افغانستانی در مبارزات انقلابی خلق های ایران علیه ارتجاع حاکم بر آن کشور که نشانه های آن در خیزش های خود بخودی چند سال اخیر توده های ایرانی مشهود بوده است می تواند - و باید - گستردگی روز افزونی داشته باشد، زیرا که این امر از پایه ها و عوامل مشخص اقتصادی و سیاسی برخوردار است .

حزب کمونیست افغانستان و اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) که مبتنی بر مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم و به عنوان اعضای " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " مبارزات و تلاش های تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ خلق بخاطر پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در هر دو کشور رابه پیش می برند ، اعلام می نمایند که با تکیه بر اصل انترناسیونالیزم پرولتری و در چوکات عمومی مبارزات ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی خلق های افغانستان و ایران ، مبارزات و تلاش های شانرا در عرصه های مبارزاتی ذیل هماهنگ و همسو می سازند :

- 1 - در عرصه مبارزه علیه شوونیزم منحنط طبقه حاکمه ایران که بالای پناهندگان افغانستانی و در آن کشور اعمال می گردد .
- 2 - در عرصه مبارزه علیه دست اندازی های ارتجاع حاکم بر ایران در افغانستان .
- 3 - در عرصه مبارزه علیه مزدوران افغانستانی جمهوری اسلامی ایران که در تعقیب و سرکوب مخالفین این رژیم منحنط ارتجاعی و وابسته به امپریالیزم جهانی ، به ویژه در تعقیب و سرکوب نیروهای انقلابی ایران سهم می گیرند .

4 - در عرصه مبارزه علیه سیاست های تفرقه افکنانه ارتجاع حاکم بر ایران و مزدوران افغانستانی اش، میان زحمتکشان ایرانی و زحمتکشان افغانستانی پناهنده در ایران و تلاش بخاطر ایجاد و تقویت روز افزون روحیه همبستگی میان آنها بر اساس منافع مشترک شان.

بگذار این مبارزات و شگوفائی هر چه بیشتر آن باب تازه ای در مبارزات انقلابی خلق های افغانستان و ایران بگشاید و چاشنی ای شود برای غریو پر طنین جنگ خلق در هر دو کشور!

زنده باد مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم!

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

حزب کمونیست افغانستان

اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران)

حوت (اسفند) 1376

مصاحبه نشریه " حقیقت "

با سخنگوی

حزب کمونیست افغانستان

سوال :

خیل عظیمی از زحمتکشان مهاجر افغانستانی سالها است که در ایران بسر می برند. آنها درخست پزی ها و اجر پزی ها و کارهای ساختمانی چهره آشنا هستند. مجتمع های سنگ بری در اصفهان، درجاده تهران - قم و ... مملو از آنهاست. چرخ بسیاری از کارگاه ها، مزارع و باغات، مرغ داری ها و دام داری های ایران با استثمار آنها می گردد. زحمتکشان مهاجر افغانستانی بدون شك يك نیروی مهم اجتماعی را در جامعه ایران تشکیل می دهند. اما علیرغم وجود زمینیه عینی همبستگی و هم سرنوشتی کارگران و ستمدیدگان افغانستانی و ایرانی نفوذ تبلیغات " بیگانه " ستیزی و مشخصا روحیات و رفتار ضد افغانستانی را در ایران شاهدیم. به نحوی که مقابله با این گرایشات ارتجاعی یکی از موضوعات مهم در کار تبلیغی و ترویجی ما در بین توده های مردم است. شما این مسئله را چگونه می بینید؟

جواب :

این مسئله سابقه طولانی دارد و صرفا به دوره جمهوری اسلامی مربوط نمی شود. به زمان شاه بر می گردد. حدودا از سال 1352 بود که کارگران افغانستانی در نتیجه بیکاری و مشکلات اقتصادی و عدم اشتغال بطرف ایران سرازیر شدند. از همان ابتدا طبقات حاکمه ایران سعی کردند پرابلم های جامعه از قبیل بیکاری و جنایات و زندگی فلاکت بار مردم و غیره را به وجود افغانستانی ها متصل کنند. سعی کردند و نمود کنند که مسبب این مسایل افغانستانی ها هستند. سالهای آخر حکومت شاه هم شاهد جو سازی های این چنینی بودیم. مثلا بر سر قاچاق مواد مخدر. میدانیم که افسران عالی رتبه شاه دست اندر کار قاچاق بودند، ولی افغانستانی ها را می گرفتند. یعنی این مسئله را دستاویز قرار داده بودند. جمهوری اسلامی ادامه این کار را گرفت و در ابعاد بی سابقه ای گسترش داد. يك هدف دیگر مشخص طبقات حاکمه در ایران از فشار گذاشتن بر مهاجران افغانستانی اینست که بورژوازی ایران بخاطر حفظ مافوق استثمار که از کارگران افغانستانی بعمل می آورد نیاز دارد که این کارگران را همیشه در حالت خوف و غیر قانونی بودن نگاه دارد. بهر صورت هر چند وقت یکبار فشارهای ازین قبیل اعمال کنند تا کارگران افغانستانی در دوره های که به صورت " نورمال "

شیره کشتی می شوند از اینها راضی باشند که لااقل دستگیر شان نمی کنند ! از مرز رد شان نمی کنند ! به زندان نمی فرستند .

سوال :

در جامعه ایران ، ستم ملی آشکاری علیه ملل ستمدیده ای که درون مرزهای ایران زندگی می کنند اعمال می شود . اما بدون شك ، وحشیانه ترین و زشت ترین شکل این ستمگری علیه مهاجران افغانستانی است . به نظر شما جایگاه ایدئولوژی عظمت طلبانه طبقات ارتجاعی ایران در فشار و سرکوب توده مهاجران افغانستانی چیست ؟ تا چه اندازه این سرکوب را با شوونیزم فارس - یا درین مورد بهتر است بگوئیم شوونیزم ایرانی - و ستمگری ملی مرتبط می دانید ؟

جواب :

بدون شك شوونیزم ایرانی در سرکوب دخیل است ، اما برای اعمال این شوونیزم يك پایه مادی وجود دارد . این شوونیزم مستقیماً در خدمت منافع اقتصادی شان است و برای همین اعمال می شود . یعنی يك چیز روانی نیست که از افغانستانی ها بد شان می آید. در واقع با منافع طبقاتی و اقتصادی شان پیوند دارد. واقعیت این است که برخی از اینها (از همین بورژوازی ایران) که این طور ردیالنه جو شوونیستی براه می اندازند و حساسیت شوونیستی را بین مردم ایران دامن می زنند خیلی هم از وجود کارگر افغانستانی راضی هستند ، خیلی هم از وجود کارگری که در بی حقوقی و ستم دیدگی شدید بسر می برد استفاده می کنند. به تجربه تك تك کارگران مهاجر نگاه کنید. خود این کارفرما ها به کارگران افغانستانی می گویند : " ما خیلی راضی هستیم. خوشیم که شما باشید . با کارگران ایرانی راضی نیستیم . " بورژوازی ضدیت با افغانستانی ها را بین کارگران ایرانی تقویت میکند و از طرف دیگر کارگران افغانستانی را علیه کارگران ایرانی تحریک می کند . می گویند : " کارگر ایرانی حقوق زیادی می خواهد . همیشه موی دماغ است . شما خوبید . " وقتی فشار و سرکوب علیه مهاجران بالا می گیرد ، اینها می گویند : " ناراحت نباشید ، چند روز می گذرد و بعد وضعیت درست می شود . " خلاصه اینکه بورژوازی ایران به استفاده از کارگران افغانستانی نیاز دارد . کارگرانی که با مزد کم کار می کنند ، هیچگونه تامین اجتماعی نمی خواهند ، نه بیمه ، نه تقاعد . وقتی درسکار آسیب می بینند هیچ چیز نمی خواهند .

سوال :

فکر می کنیم که هر آدم شرافتمند ، هر فردی که از سلطه جمهوری اسلامی رنج می برد و به نحوی تحت استثمار و ستم قرار دارد ، باید عمیقاً به رفتار خودش ، به عکس العمل هایش نسبت به وضعیت خواهران و برادران مهاجر افغانستانی اش فکر کند . باید ببیند چقدر نسبت به ستم ها و استثمار شدیدی که بر آنها روا می شود حساسیت به خرج داده است . باید ذهنش را وارسی کند و ببیند که نکند چون این افراد " خارجی " هستند بنظرش این وضعیت " طبیعی " آمده است ! یا بدتر از آن گاهی هم به این فکر افتاده که : " اینها جای ما ، فرصت های شغلی ما را گرفته اند . چرا بر نمی گردند کشور خود شان ؟ فکر می کنم هر کارگرو زحمتکشی باید خودش را جای يك مهاجر ستمدیده افغانستانی بگذارد و آنوقت از خود پرسد که آیا صبر یا قدرت تحمل این بار اضافی سرکوب و تحقیر و بی حقوقی را دارد؟ در اینجا اگر ممکن است مشخص تر به ستم های که بر توده های افغانستانی در ایران روا می شود بپردازید . نمونه های را بازگو نمائید .

جواب :

قبل ازین ، اجازه بدهید روی يك نکته تاکید بگذارم . این وظیفه حیاتی پیش روی انقلابیون ایرانی و افغانستانی است که پیوسته درباره شوونیزم رایج در میان توده ها روشنگری کنند و آنها را متوجه دسیسه چینی های طبقات استثمارگر بکنند . واقعیت این است که برخوردهای شوونیستی و سیاسیت های تفرقه افکنانه مرتجعین حاکم ، عوامل منفی ایجاد می کند . مثلاً احساس بد

افغانستانی ها به کل ایرانی ها . اینطور نیست که فقط طبقات حاکمه را ببینند . می خواهند در مورد کل ملت ایران در میان مهاجران افغانستانی حساسیت بوجود بیاورند . یا میان کارگران ایرانی این را دامن بزنند که انگار افغانستانی ها باعث بیکاری اینها شده اند اشتغالات مربوط به آنها را گرفته اند و شغل بدست آورده نمی توانند . این هم درست است که عامل اصلی شوونیزم، بورژوازی حاکم است ولی گاهی حساسیت ضد افغانستانی را میان توده های ایران دامن می زنند ، به قسمی که توده های ایرانی را اغوا می کنند و آنها را به اقدامات بسیار زشت و شدید و خشن علیه افغانستانی ها می کشانند . این مسایل ، مبارزه علیه توطئه های ارتجاع را برای انقلابیون هر دو کشور بسیار اضطراری می سازد.

اما در مورد نمونه های ستمگری :

فشار خیلی زیاد است . می دانید که مزد کارگر افغانستانی 50 فیصد مزد کارگر ایرانی است . چن سال قبل جمهوری اسلامی لایحه وضع کرد که افغانستانی ها اجازه ندارند در صنایع مواد غذایی باشند ، یعنی در نانوايي ها ، شیرینی فروشی ها، رستوران ها . گفتند افغانستانی ها کثیف هستند ، مرض دارند و... . افرادی هستند که زندگی کل خانواده و کسان شان و تمام زندگی شان وابسته به کار در ایران است . کارفرما پول شان را نمی دهد دعوا هم نمی توانند . بعضی ها که می توانند واسطه جور کنند ، پولشان را می گیرند . برخی ها هستند که حقوق 6 ماه – یکسال کارشان را نداده اند . کسانی که حقوق گرفته اند سرمرز با پاسداران روبرو می شوند . آنها پول شان را می گیرند و خود شانرا دست خالی به افغانستان می فرستند . این موارد، یکی دوتانیست . در طول سالها هزاران موردش بوده است. خیلی ها خجالت می کشند که بر گردند . بعد به برخی يك تفنگ می دهند و سرباز احزاب اسلامی می شود . فامیل می بیند فردش رفته که کار کند و مزد بیاورد ، اما سرباز اجیر شده است . یعنی زمینه ساز سرباز اجیر، باز همین رژیم جمهوری اسلامی است . به همین صورت صد ها افغانستانی را در جنگ ایران و عراق کشتن دادند .

ستم ها ابعاد بی سابقه ای دارد و گاه چهره بسیار هولناکی بخود می گیرد. چون بخش بزرگی از مهاجرت ها بشکل خانوادگی انجام شده و می شود، ستم و سرکوب دامنگیر کل خانواده می شود . يك نمونه را برای تان قصه می کنم : بگیر و ببند افغانستانی ها بود . يك کارگر را گرفتند . در آن موقع زنش برای وضع حمل در شفاخانه بود . دوظف صغیر در خانه بودند (اطفال 4 ساله و 2 ساله) . پدر در را روی آنها قفل کرده بود . این مرد هرچه جنجال کرده بود که بابا زنم در زایشگاه است و دوظف خوردم در خانه ، پاسدارها گوش نکردند . اورا بردند دم مرز نیمروز و از مرز رد کردند. سه هفته سرگردان بود . بالاخره کسی را در ایران یافت و گفت جستجو کن و ببین چه شده ؟ روزی اورا دیدم . بسیار پریشان بود . زنش در زایشگاه مرده بود و اطفالش در خانه . زن در زایشگاه کسی پشتش نمی گردد و همان شب می میرد . سه چهار روز می گذرد. مردم می بینند فلانی نیست و در خانه هم قفل است . قبلا هم تجربه اش بود که سر خیابان اورا گرفته بودند و برده بودند مرز. مردم وارد خانه می شوند و می بینند که دوظف خود راس گردن به گردن مرده اند . گزارشات اخیری هم که داشته ایم خیلی تکان دهنده است . ملاها کثیف صیغه را در میان افغانستانی ها رواج داده اند . این نوع فحشاء در میان شیعه های افغانستان رایج نبود و يك عمل زشت محسوب می شد . این را رواج داده اند . بغیر از ترکمن ها و ازبک ها که کمی تریاک در بیان شان رواج داشت دیگر کسی تریاکی نبود . حالا اعتیاد در میان کارگرانی که در ایران کار می کنند زیاد شایع شده است ، در میان پشتونها، هزاره ها و کل افغانستانی ها. در واقع همین افغانستانی هائی که کار قاچاق مواد مخدر را می کنند هیچکدام شان بدون پیوند با محافل و عناصر طبقات ارتجاعي حاکم نیستند. از رباط موثر سیمرغ تریاک بار می کند می برد به ارزگان. این چطور رد می شود؟

سوال :

با توجه به شدت ستم و استثمار مهاجران افغانستانی به رژیم جمهوری اسلامی چطور بر خورد می کنند ؟

جواب :

مهاجران افغانستانی از جمهوری اسلامی ایران نفرت دارند . البته اوایل هزاره ها بخاطر شیعه بودن روی رژیم ایران سرمایه گزاری کرده بودند ، ولی در ایران فوراً تحت ستم قرار گرفتند . علتش این است که هزاره ها و همین طور ازبک ها ، بخاطر شکل ظاهر شان فوراً مشخص می شوند که افغانستانی هستند ، در حالیکه پشتون ها و تاجیک ها می توانند با مقداری تغییر لهجه و تغییر ظاهر گیر نیفتند . البته ستم و تبعیض در ایران دامن همه افغانستانی های مهاجر را می گیرد . یک مثال بزنم تا میزان نفرت توده های افغانستانی از جمهوری اسلامی را بهتر بفهمید . دو سال پیش در " نل سپاه " (یک کمپ افغانستانی) ، جمهوری اسلامی فجایع زیادی علیه افغانستانی ها مرتکب می شود این کمپ بسیار بدنام است . در واقع یک بازداشتگاه صحرایی است که قتل گاه هزاران زن و مرد افغانستانی است . همان موقع اتحادیه محصلین هزاره (H.S.F .) که یک تشکل صنفی محصلی ناسیونالیستی در میان هزاره های پاکستانی است ، در کوئته (پاکستان) بخاطر اعتراض علیه کشتار 17 زن و مرد و کودک ، که از هزاره های مهاجر افغانستانی بوده اند ، در این کمپ تظاهراتی دعوت می کند . فکر می کرده اند که شاید 100 نفر بیاید ، ولی هزاران نفر آمدند که اکثریت قریب به اتفاق آنان از مهاجرین افغانستانی بودند . تظاهرات را بردند پیش روی خانه فرهنگ جمهوری اسلامی و پلیس مداخله کرد و مانع تظاهرات شد . یا اگر به حرکت هائی که در خود ایران می شود مثل خیزش مشهد و غیره نگاه کنید می بینید که با کمی شلوغی ، کارگران افغانستانی هم داخل مبارزه و شورش می شوند و گفت دل خود را علیه رژیم می کشند ، مثل آتش زدن موتر سپاه و غیره .

سوال :

این سوال پیش می آید که احزاب مرتجع اسلامی افغانستان ، همین احزابی که مجیز جمهوری اسلامی را می گویند و مبلغ نظام موجود در ایران هستند ، چطور این تبعیض و ستم آشکار را در مقابل مهاجران افغانستانی توجیه می کنند؟ باید کار سختی باشد .

جواب :

بگذارید فقط یک نمونه اش را بگویم. روزی مردم سراغ آیت الله محسنی (نماینده خوئی در افغانستان) که در مشهد ساکن بود رفتند و از او خواستند که با مقامات جمهوری اسلامی صحبت کند ، شاید این سیاست ها موقوف شود و این برخورد ها دیگر صورت نگیرد. مردم به او گفتند : " مگر جمهوری اسلامی نمی گوید که اسلام مرز ندارد پس چرا این حرکت را علیه ما می کنند؟ محسنی گفت که من با این برخورد ها موافقم و امشب در مسجد دلایلم را برایتان می گویم او شب بر منبر رفت و گفت : " من با رئیس مجلس شورای اسلامی صحبت کرده ام و ایشان گفتند که آگاهانه گاهی اینها را اذیت میکنیم تا یاد شان نرود افغانستانی هستند و متوجه مسایل افغانستان باشند ! " این استدلال بسیار احمقانه بود ! خود شان اعتراف کرده بودند که آگاهانه این سیاست ها را اعمال می کنند و تازه یک جنبه دلسوزانه هم به آن داده بودند . در واقع رژیم خودش این حرکات را آغاز می کند و بعداً خودش جلوش را می گیرد .

سوال :

به احزاب مرتجع اسلامی افغانستان اشاره کردید . مایلیم تصویر مشخص تری از پیوند های منطقه ای و بین المللی اینها و دعوا های شان داشته باشیم . این مسئله مهم است زیرا بعد از رو شدن

طالبان، اینجا چهره ای از سایر احزاب ارائه می کنند که انگار نسبت به طالبها " معتدل" و " ملی" و " مترقی" هستند!

جواب:

بسیار خوب، از طالبان شروع کنیم. طالبان يك جریان آمریکائی است. پاکستان و عربستان سعودی و آمریکائی ها نه تنها از لحاظ تسلیحاتی و مهمات و نقشه های نظامی و غیره تقویتش می کنند، بلکه برایش نیرو می فرستند. پس از اینکه حزب اسلامی (حزب گلبدین) نتوانست سیاست های آمریکا را پیش ببرد حذفش کردند. حزب اسلامی دیگر نیروئی بحساب نمی آید. بنابر این يك صف بندی دیگر شکل گرفت: صف بندی طالبان که تعداد پاکستانی ها در آن آنقدر زیاد است که دیگر طالبان هم نمی توانند منکر شوند. می گویند افراد داوطلب اند. در واقع مزار خیلی افراد و افسر پاکستانی دستگیر شدند. میجرهای پاکستان و احزاب ارتجاعي پاکستانی در جنگ افغانستان در گیر اند. سپاه صحابه يك ارتش برای خود در طالبان دارد. سعودی ها برای خود تشکیلات های خاصی دارند و غیره. چندین دسته از خود پاکستانی ها هست و همین طور " اویغورها" که مربوط به استان سین کیانگ در چین هستند.

سوال:

بله. اویغوریکي از شاخه های ترك است. اینها از طریق پاکستان می آیند. محافلی از پاکستان اینها را تقویت می کند. نیروهای شبه اخوانی پاکستان، مسایل اخوانی و اسلامی رادر سین کیانگ تسریع می کنند.

طرف دیگر شوراي نظار و جمعیت اسلامی (دارودسته مسعودو ربانی) حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی - اسلامی است. روسیه و فرانسه اساسا پشت اینها هستند. شوراي نظار كاملا از جانب روس ها حمایت می شود. تسلیحاتی تقویت می شود. پول شان را در روسیه چاپ می کنند. از سال دوم آمدن شوروي ها در افغانستان با مسعود پیمان امضاء کردند و مناسبات میان شان برقرار شد. از همان زمان فرانسوي ها و روس ها از نزدیک سر این کار کردند و روابط شان وسیع شد. برای همین وقتی رژیم نجیب در معرض سقوط قرار گرفت، کمیته مرکزی حزب وطن فیصله می کند و قدرت به ائتلاف شمال تسلیم می شود. این ائتلاف شامل نیروهای نظامی تحت فرماندهی رشید دوستم مسعود (شوراي نظار) و حزب وحدت اسلامی بود. چیزی وجود دارد بنام " معاهده جبل السراج"، پیش از سقوط رژیم نجیب است. کمیته مرکزی حزب وطن فیصله می کند و قدرت را به ائتلاف شمال می دهد. نیروی دوستم خودش بخشی از نیروهای نجیب بود که مستشاران روسی از قبل بوجود آورده بودند.

روسها حزب وحدت اسلامی را هم به شدت تقویت می کنند و تسلیح شان می کنند. بعد از حوادث مزار مستشاران روسی رسماً در جبهات عبدالملك، مسعود و خلیلی قرار دارند. افسران روسی که سال ها در دوران تجاوز در ارتش روسیه بودند و سالها درینجا جنگ کردند و تمام مناطق را بلندند. همین افسرانی که پنج سال شش سال جزو ارتش متخاصم در افغانستان جنگ کرده اند امروز مخالفات طالبان را تعلیم می دهند (البته بعد از وقایع مزار) و حمایت تسلیحاتی می کنند. حزب وحدت بخش مهمی از حمایت جنگی و تسلیحاتی اش از طرف روسها می شود. خلاصه اینکه بلوک بندی اصلی در افغانستان بین آمریکا و روس است و احزاب مرتجع اسلامی هم هر يك به نحوی با این یا آن جهت گیری و پیوند دارد.

در اینجا لازم است مشخصاً به نقش مهم جمهوری اسلامی در رابطه با این احزاب بپردازیم. همانطور که می دانید یکی از حامیان اصلی مرتجعین اسلامی در افغانستان است. مزاری رهبر سابق حزب وحدت اسلامی کاملاً دست پرورده جمهوری اسلامی بود. خلیلی رهبر کنونی این حزب را که اصلاً جمهوری اسلامی ساخت.

شخصیت او ساخته دست وزارت امور خارجه ایران بود. خلیلی فردی از سازمان نصر بود که کم کم به موقعیت رهبری حزب وحدت رسید و بعد از کشته شدن مزاری رهبر اصلی شد. نه تنها حزبی مانند حزب وحدت اسلامی ایران را پشت خود دارد، بلکه جمهوری اسلامی برای مسعود وربانی هم پشتیبان مهمی حساب می شود، یعنی در رابطه با بلوک بندی منطقوی و جهانی در رابطه با افغانستان، رژیم ایران بیشتر پهلوی هند، روسیه، فرانسه و ... قرار دارد و در چوکات کلی تر تمام دارودسته های که مقابل طالبان هستند رامورد حمایت قرار می دهد. عبدالملک (جانشین جنرال دوستم) به ایران می رود و با رفسنجانی ملاقات می کند. قنصولگری ایران در مزار همیشه فعال بوده است. ایران کما بیش دوستم را حمایت می کرد و با عبدالملک رابطه اش نزدیکتر است. مسئله پان ایرانیزم هم هست که اینها را تقویت می کند چون فارسی زبان هستند. محور افغانستان، تاجیکستان، ایران، اینطور مسایل بویژه از جانب مسعود مطرح است یک حالت ایستادگی ناسیونالیزم ارتجاعي در برابر قدرت پشتون را دارد. بدین صورت که افغانستان کماکان باید در سلطه زبان فارسی باقی بماند و ایران روی همین مسئله حساب باز کرده است.

سوال:

یعنی بطور کلی ما با یکسری احزاب سر سپرده و نوکر مواجه هستیم؟

جواب:

همینطور است. اما دامنه وابستگی ها ونحوه پیوستگی های اینها با امپریالیزم را باید بهتر فهمید. ارتباطات اینها با قدرت های بین المللی فقط در رابطه با افغانستان نیست. اینها نیرو در بوسنیا می فرستند، در کشمیر، در جنگ آذربایجان و ارمنستان چند دسته از افراد مزدور این احزاب اسلامی می جنگیدند. حزب وحدت برای خود می فرستد، حزب اسلامی گلبدین برای خود جنبش ملی - اسلامی هم برای خود. ضمناً اینها که سر سپرده امپریالیزم هستند، ارباب هم عوض می کنند و خیلی وفادار نیستند. این را سرمسئله "اسامه بن لادن" (یک میلیارد در عرب مخالف دربار سعودی و آمریکا که می گویند در بمب گذاری مرکز تجارتي نیویارک دست داشته) دیدیم. کشف شد که این فرد در منطقه جلال آباد تحت کنترل طالبان بسر می برد. امریکائی ها فشار آوردند که او را بدهند، ولی ندادند و دیگر سکوت شد. اهمیت مسئله این است که امریکائی ها فشار آوردند که طالبان از وی بگذرند و آنها نگذشتند. منظور این است که خیلی وفاداری ندارند. منافع را هر جا ببینند می روند. هم سعودی تقویت شان می کند و هم مخالفان دربار سعودی و اینها از هر دو استفاده می کنند.

سوال:

اگر امکان دارد بیشتر از خیانت ها و جنایاتی که این دارودسته های مرتجع اسلامی طی کمتر از دهسال حاکمیت مرتکب شده اند بگوئید، از بلاهاتی که سر افغانستان آورده و می آورند.

جواب:

یکی از جنایات بزرگ احزاب مرتجع اسلامی - بخصوص مرتجعینی که امروز در طرف روسها قرار دارند - این است که مجموع فدا کاری های که مردم در جنگ علیه روسها کردند را لگد مال کردند. همان های که خود شانرا قهرمانان مقاومت علیه روسها می دانستند، حالا راهنمای مستشاران روسی هستند. احزاب اسلامی این را اینطور توجیه ایدئولوژی می کنند که آنها قبلاً کمونیست بودند و حالا عوض شده اند! همان مستشار روسی که آن وقت می آمد مملکت را بمبارد می کرد، نقشه می کشید و فرماندهی می کرد، حالا آمده نقش بازی می کند در جنگ های داخلی افغانستان. حتی طالبان هم با آنها رابطه میگیرد و از آنها می خواهد که برای شان پول چاپ کنند. طالبان از لحاظ ترکیب درونی نیروهای شان می توانند در آینده نیز کم و بیش از این زمینه ها برخوردار باشند، چون بخشی از نیروهای شان را دارودسته خلقی های تحت سرپرستی "شهنواز تتی" (وزیر دفاع رژیم نجیب که علیه وی دست به یک کودتای ناکام زد) تشکیل می دهد. این

دارودسته که فعلا جهت گیری آمریکائی دارد کم و بیش روابط قدیمی روسی اش را نیز باید حفظ کرده باشد . مثلا حد اقل بصورت غیر مستقیم یعنی از طریق حفظ رابطه با يك تعداد خلكي هاي كه فعلا در رابطه با روس ها قرار دارند .

غارت و چور و چپاول احزاب مرتجع اسلامي هم كاملا آشكار است . البته دولت پاكستان هم خيلي حساب شده براي به نابودي كشاندن و تضعيف موقعيت افغانستان به اين كار ها دامن مي زند . مثلا يك ميدان هوايي درخوست بود كه موقتي بود وياند آن فلزي بود . يك چيز مجهز درست کرده بودند . بعد از رفتن شوروي ها ، كل فلزاتش را بردند در پاكستان فروختند . يا تانكهاي نوررامنفر کردند و با آن همان كار را کردند . پاكستاني ها خود شان مستقيما اين كارها را رهبري مي کردند . ميدان هوائي خوست را كاملا منهدم کردند . آن چنان اوضاعي بود كه پوليس مرزي پاكستان مستقيما شروع كرد به خريد زره پوش از اينها و مليشه هاي مرزي را مجهز کردند به زره پوش . وقتي طالبان قندهار را گرفتند كل قواي هوائي و قواي دافعه اش را نابود کرده بودند . كارخانجات راهم ، نزديك كابل در گلپهار شمالي يك نساجي قديمي بود . كسي بنام استاد فريد (يك فرمانده نظامي حزب اسلامي) كل ماشين هاي اين كارخانه را كه چهار هزار نفر كارگر داشت قطعه قطعه كرد و درپاكستان به فروش رساند . در اطراف جلال آباد يك تعداد فارم هاي زراعتي بود به نام هاي فارم هده ، فارم غاري آباد و ... كه دولتي بود و روسها جور کرده بودند . اينها پر از درختان ميوه بود و زمان ظاهر شاه دوازده هزار كارگر زراعي در آنجا كار مي کردند . همه شان را عمدا از بين بردند ، درخت ها را بریدند . كل عوامل پاكستاني ها در اين جريان دست داشتند . يا مثلا " پكتيكا " يا " نورستان " يا " كنر " را در نظر بگيريد كه جنگل دارند . اين جنگل ها ميوه خشك دارند و يا چوپ سوخت و ساختماني . يك مقدار از اين جنگل ها در زمان جنگ تخریب شد . اما بعد از سقوط نجیب نیز میزان تخریب این جنگل ها به همان اندازه شدید است . حتي زمان جنگ از خوست تا مركز پكتيا يك جنگل انبوه بود مثل جنگل مازندران . اما امروز ، و در واقع بعد از به قدرت رسيدن اسلامي ها ، اين دره جنگلي كاملا لخت شده است . حتي باعث سيلاب هاي زياد و خانه خرابي مردم اين منطقه شده كه قبلا اصلا نمي شد . اينطور جنابيت ها هم اکنون هم جاري است . احتمالا اگر جلويش گرفته نشود تمام كوه ها همينطور برهنه مي شود . در واقع اينها كلي تغييرات در محيط زيست بوجود آورده اند و خطرناك شده است . مناطقي بوده كه اصلا نسل اندر نسل سيل ندیده بودند و حالا زير سيلاب مي رود . اين خود بخشي از مداخلات ارتجاعي و امپرياليستي است كه كشور را نابود مي كند . مراتع دارد از بين مي رود . اين جنگل ها در واقع يك منبع معاش براي مردم بوده است و اين مردم زمينه معاش شان را هم دارند از دست مي دهند . مالداري و دامداري دارد از بين مي رود . يورانيوم هيرمند را روسها كاملا بردند ، كل معدن را بردند . يا معدن سنگ رخام - كه نوع بسيار مرغوب ممراست - را پاكستاني ها مي برند . يا بخش پنجشير و بدخشان كه احمد شاه مسعود حكومت مي كند سنگ هاي قيمتي دارد كه فرانسوي ها چشم دوخته اند . يك تفسير هست كه جنگ بين مسعود و گلبدین و حالا بين مسعود و طالبان ، جنگ بين قاچاقچيان احجار كريمة (منظور سنگهاي قيمتي است) و قاچاقچيان ترياك و هيرئين است . امسال طالبان زكاتي كه از ترياك كشت شده گرفتند 60 ميليون دالر بود . مردم آرد شانرا از پاكستان و ايران مي آورند نه بخاطر اينكه زمين در افغانستان نيست ، بلكه به اين خاطر كه اينها زمين ها را زير كشت ترياك مي برند . آمريكائي ها كه ظاهرا مخالف كشت و تجارت مواد مخدر هستند ، خود شان در واقع مروج آن در افغانستان هستند . طالبان كارهاي مي كنند كه آدم شاخ مي كشد . مثل عكاسي ها را در كابل بستند ، يا كف زدن در استاديوم هاي ورزشي را ممنوع کردند . حالا اينها را چه كسي سركار آورده است ؟ امپرياليست ها . مهم نيست كه اينقدر در روزنامه هاي غرب عليه اين اقدامات حرف بزنند . اين واقعا دورويي است . خود شان اينها را

آورده اند. طالبان کی بود؟ از کجا آمد؟ یقیناً ارباب های طالبان مشکل دارند مردم خود شانرا قناعت بدهند که از این حکومت دست نشانده شان حمایت کنند. تهاجم طالبان به دفتر سازمان ملل و کشتن نجیب را در نظر بگیرید. ما هیچ ناراحت نیستیم که نجیب کشته شد. اما این کار ها به اصطلاح با معیار های آمریکائی ها جور در نمی آید. چطور توجیه می کنند؟ کشوری که لیبیا را تحریم هوائی می کند و یا جنگ خلیج را راه می اندازد. در این مورد چه کرد؟ هیچ. چون طالبان نوکر خود شان بود. حتی در برخورد به کاسترو یا کوریای شمالی ببینید که چقدر سر حقوق بشر فشار می آورند. اما در رابطه با طالبان چه می کنند؟ محکوم می کنند، خوب نمی توانند نه کنند، یک محکومیت صرف. ولی دیگر چه کار می کنند؟ از لحاظ سیاسی و مالی و نظامی تقویت شان می کنند. طالبان حتی با معیارهای ارتجاعی معمولی جهان هم عقب مانده هستند و وقتی با غربی ها ملاقات می کنند حتی اگر بتوانند با آنها دست هم نمی دهند، چون به اصطلاح کافراند. ولی ارباب ها کماکان آنها را مورد حمایت قرار می دهند و تامین شان می کنند و امور و سیاست های شان را از طریق اینها پیش می برند. اینها غربی ها را نجس میدانند ولی رابطه نوکری و اربابی برقرار است. سالها است که گروه های متوهم انتظار دارند. که غربی ها به اصطلاح دخالت کنند و تحریک کنند و یا قوای شانرا بیاورند. ولی هیچ نشانه ای پیدا نیست. در واقع هر کدام از امپریالیست ها سیاست های شان را از طریق یکی از همین ها به پیش می برد.

سوال:

در همین مورد بحران امپریالیست ها و رقابت بین خود آنها چقدر نقش دارد که پای حمایت از مرتجعین به این بی ابرویی بروند؟ اگر حد بیشتری از توافق بین امپریالیست ها موجود بود، یا دچار بحران های سیاسی و اقتصادی نبودند، آیا نیروهای از قبیل طالبان همین طور شانس داشتند؟ مثلاً سقوط بلوک شرق چقدر در این اوضاع نقش دارد؟

جواب:

یقیناً اینها نقش دارد، ولی بهر حال کار امپریالیست ها را توجیه نمی کند. اینطور نیست که گویا دل شان نمی خواهد ولی مجبوراند. بعضی ها اینطور است لال می آورند و زمینه های مادی هم دارد. اما صرفاً این نیست. پایه حمایت از طالبان را فقط رقابت امپریالیستی تشکیل نمی دهد. طالبان که اصلاً موجود نبود، خود شان ساختندش و پلان کردند. این طالبان حتی دوران رقابت بین شوروی و آمریکا هم شکل نگرفته بود که بگوئیم تحت تاثیر رقابت های امپریالیستی بوده است. آنها را ساختند. در واقع آنها حساب می کنند که جامعه ای مثل افغانستان بهتر ازین هم نمی تواند داشته باشد. این چیزی است که قرار است هم ثبات بیاورد و هم نیازهای سیاست های منطقه ای شانرا برآورده کند. نیازهای پاکستان را مثلاً در نظر گرفتند. منظورم این است که حالا آمریکائی ها مستقیم نمی گویند ولی پاکستانی ها می گویند که خوب فرهنگ افغانستانی ها است که مکاتب دخترانه رامی بندند، یا در رابطه با زنان، یک نفر که معلوم بود مامور "آی. اس. آی" است در مصاحبه تلویزیونی می گفت "بابا 99 درصد زنان افغانستان خود شان را پوشیده می سازند و فقط یک فیصدی هست که طالبان مجبور شان می کنند با مردم عام افغانستان خودرا منطبق کنند. حالا ما چرا اعتراض و انتقاد کنیم؟ فرهنگ شان است."

فکر می کنم آمریکائی ها از یکطرف نمی توانند افکار عمومی خود را قانع کنند و از طرف دیگر اتفاقاً از زاویه تخفیف تضاد های بین خود شان با بقیه غربی ها است که از تمام کارهای طالبان علناً حمایت نمی کنند. از زاویه که مبدا دیگران هم دست بکار شوند. یا حتی زمانیکه روسها بعد از واقعه مزار شریف آشکارا به حمایت از مخالفین طالبان بر می خیزند. آمریکائی ها به اصطلاح بی طرف می مانند و حتی سفارت افغانستان در واشنگتن را می بندند. سیاست های آمریکائی ها کلادورویی است. کل روند برخورد امپریالیست ها و حمایت آنها از طالبان بخشی از ذات این

نظام است. يك برخورد امپریالیستی است . امپریالیزم تشکیل شده است از این قسم تضاد ها . حمایت شان از اینگونه نیروها در واقع – مثل رقابت های شان - با ذات نظام پیوند دارد. مسئله اصلا این نیست که دلشان نمی خواهد از اینها حمایت کنند. اینها خود شانرا نمی توانند از اینگونه تناقضات رها کنند، بخشی از ذات سیستم شان است. سیاست های اینها اصولا این گونه ساخته می شود . مسئله اینطور نیست که حالا بروند تلاش کنند این تناقضات شان را بر طرف کنند و دیگر از اینگونه نظام ها و نیروهای مرتجع حمایت نکنند . وضعیت در افغانستان خیلی متشنج است . نمی توانند توافق کنند ، زمینه این هم نیست که یکی بتواند دیگری را در افغانستان کاملا حذف کند یا تحت سلطه خود قرار دهد .

سوال :

شماتالینجا بیشتر صف بندی احزاب مرتجع اسلامي را با ارتباطات منطقه اي و بين المللي شان توضیح دادید . سوال اینجا است که پیوند ها و وابستگی های ملیت و قومی چه نقشی درین گروه بندی ها دارد ؟ اصلا نقشی ایفاء می کند ؟

جواب :

در ابتدای دوران جنگ مقاومت يك بخش مهمی از مقاومت های ضد شوروي و ضد رژیم وابسته به حرکت های خود بخودي مردم بخصوص در مناطق روستائی مربوط می شد . اینها حرکاتی با شعار های مشخص دهقانی نبود ، برای همین از ابتدا شکل قبیله یی بخود می گرفت . درکنار جریانات متشکل سیاسی ونظامی این حرکت خود بخودي مردم هم بود . جنگ مقاومت ، جنگی پراکنده و به لحاظ نظامی با سازماندهی پراکنده بود . تحت شرایط مقاومت پراکنده ، موقعیت قوای شوروي محدود شد به شهرها . مناطق هزاره دست هزاره ها افتاد، مناطق تاجیک بدست تاجیک ها وغیره . همین باعث شد که نیروهای ارتجاعي هر ملیت ، مقاومت علیه شوروي را تحت کنترل خو درآوردند. از همان زمان، این مسئله ملی به اینصورت شکل گرفت . وقتی قوای شوروي می رود و نجیب سقوط می کند، این جریان به مناطق شهری این ملیتها هم توسعه می یابد و نیروهای ارتجاعي خارجی هم پشت هریک را می گیرند و این رقابت های ارتجاعي شکل رقابت های ملی هم می گیرد . مرتجعین مشکل دارند که تحت اسلام مردم را علیه همدیگر بسیج کنند ، پس تحت مسئله ملی می کنند . مثلا هزاره ها را تحت لوای اینکه " آهای دارند مناطق هزاره را می گیرند" بسیج می کنند . مردم را علیه هم تحریک می کنند. منظورم این است که مرتجعین این اوضاع را اختراع نکرده اند، بلکه دامن زدن به شوونیزم ملی و چیزهای ناسیونالیستی تحت شرایط انجام می شود که از قبل وجود داشته و با اتکاء به آن می توانند این اوضاع را کنترل کنند و به نفع خود مورد استفاده قرار دهند . کماکان محور کار شان ، اسلام بازی است . خصومت بین احزاب مختلف اسلامی است و حامیان شان و سیاست های منطقوي شان و غیره .

اما چیزی را که مطرح می کنند تحت عنوان مبارزه علیه شوونیزم ، واقعیتش اینست که وحشیانه است . مثلا به این صورت که دوران جنگ های کابل ، یکتعداد پشتون ها را می گرفتند و میخ بر سرشان می کوبیدند و می کشتند. افرادمزاری (حزب وحدت اسلامی) پشتون ها را زنده زنده در کوره خشت پزی می انداختند، یا گوش و بینی شانرا می بریدند و رها می کردند . خود افراد حزب وحدت این کارها را می کردند . بچه های کم سن وسال هزاره ، پیر مردهای پشتون را می گرفتند و برای تحقیر کردن به آنها تجاوز می کردند، یا به زن های شان وغیره . یا سیاهی ها ، بچه های جوان های هزاره را می گرفتند و علاوه از اینکه به آنها تجاوز می کردند ، يك کارشان هم این بود که آنها را هروئینی می کردند و آنها دیگر نمی توانستند جایی بروند و آنها را به کار می کشیدند . یا طالبان در مسیر پاکستان مردان هزاره را از موتر پیاده می کنند و زنهای شان را می گویند بروید . مردها را می برند به زندان پل چرخي وزنان را راهی می کنند . یا در مسیر پاکستان به قندهار

وغزنی ، طالبان هزاره ها را می گیرند و می برند برای کار روی زمین های شان ، مفتی ، به زور ! چند وقت پیش در شمال کابل (منطقه شمالی) چند صد هزار نفر جمعیت تاجیک را کوچ دادند تحت عنوان اینکه شما وقتی احمد شاه مسعود آمده بود با او همکاری کرده اید . یا زمستان گذشته در بادغیس هزاران زن و طفل پشتون را در سرما و ادار به کوچ کردند . نیروهای احمد شاه مسعود همین کار را در قندوز علیه پشتون های قندوز کرد . هم اکنون سراسر منطقه هزاره جات از طرف جنوب و شرق و غرب از طرف طالبان تحت محاصره اقتصادی قرار گرفته است که خیلی هم شدید و وحشیانه است . به این ترتیب حرکت ها از دوطرف وحشیانه است و اوضاع مثل زمان جنگ بوسنیا و یا شاید بدتر از آن است .

درواقع درین وقایع چیزی بنام مسئله ملی نیست ، بلکه دامن زدن به دشمنی های ملی است که برای مثال هر یک از دشمن هر پشتون باشد و از این قبیل ، بین مردم نفرت را دامن می زنند . خصومتی که طی این جنایات بین پشتون و غیر پشتون به وجود آورده اند تقریباً ترمیم ناپذیر است . آنقدر مرتجعین ملیت های مختلف جنایت کرده اند که تقریباً چیزی بنام سرنوشت سیاسی واحد برای افغانستان باقی نگذاشته اند ، یعنی اتحاد بین توده های ملیت های مختلف افغانستان را به مرز نا بودی کشانده اند . پشت این مسئله یک مسئله مبارزاتی عادی نیست ، یک وظیفه عادی نیست ، یک جامعه فروپاشیده در مقابل ما است . باید محوری پیدا شود . اینها نشان داده اند که محورچنین وحدتی اسلام نمی تواند باشد . اینکه " واعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا " (چنگ بزنید به ریسمان خدا و متفرق نشوید) اصلاً یعنی تفرقه تا حددشمنی مطلق .

سوال :

بگذارید همین جا این سوال را مطرح کنم که در جنبش کمونیستی افغانستان چقدر به مسئله ملی توجه شده و به آن پرداخته شده است ؟

جواب :

سازمان جوانان مترقی در دهه چهل بحثش این بود که مسئله ملی فقط مربوط به ستم امپریالیستی است و ستم ملی شوونیستی طبقات حاکمه پشتون بر ملیت های غیر پشتون وجود ندارد . واضح بود که این موضعگیری بسیار نادرست بود و زیان بسیار جدی بر جنبش وارد آورد . در نوشته ای که از سال 1356 از رفیق شهید " اکرم " برجای مانده به مسئله ملی بطور درست تری برخورد شده است . در سال 1348 وقتی با انتشار نوشته " پس منظر تاریخی " اولین انشعاب بر جریان " شعله جاوید " وارد آمد ، نظر دیگری در مورد مسئله ملی مطرح گردید . در " پس منظر تاریخی " در واقع اهمیت مسئله بیشتر از مسایل طبقاتی ارزیابی گردیده بود به قسمی که تمام صف بندی های سیاسی عمدتاً به مسایل مربوط به ملیت ها ارتباط داده شده بود . این نظر نیز نادرست و زیان بار بود و مشابه به نظر " ستمی " ها بود . " ستمی " ها گروهی بودند که در سالهای اول تشکیل " حزب دموکراتیک خلق " از آن حزب جدا شده و با باقی ماندن در " تریند " شوروی مسئله مبارزه علیه شوونیسم پشتون را به مسئله عمده مبارزاتی خود مبدل نمودند .

پس از فروپاشی سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید ، در طول تقریباً پانزده سال از دوران سلطه بلا منازع اپورتونیزم و رویونیسم بر جنبش (طول دهه 50 و نیمه اول دهه 60) ، گروه انقلابی خلق های افغانستان و بعداً سازمان رهائی افغانستان ، از موضع شوونیستی با این مسئله برخورد کرد و هنوز هم دارای همین موضع می باشد . این موضع گیری کلابخشی از خط رویونیستی و اپورتونیزمی این سازمان است . گروه های دیگر مثل " سرخا " ، " ساما " ، " اخگر " و گروه های مختلف عیاران به مسئله مبارزه علیه شوونیسم ملی توجه کرده اند و کم و بیش روی آن انگشت گذاشتند . اما انحراف کلی حاکم بر تمامی این گروه ها مانع از آن شد که بتوانند این مسئله خاص را - همانند تمامی مسایل دیگر - از لحاظ نظری و عملی بخوبی و بطور اصولی مطرح

کنند. در طول 5 - 6 سال از مرحله مبارزات ما قبل حزبی مائونیستی (از زمان ایجاد هسته انقلابی و کمیته تبلیغ و ترویج تا موقع تاسیس حزب) مسئله ملیت ها بهر حال یک موضوع اصلی مورد بحث نبود و توجه جدی به آن مبذول نگردید . یقیناً اوضاع عمومی ناشی از جریان جنگ مقاومت علیه متجاوزین سوسیال امپریالیست ، پایه عینی این موضع گیری را می ساخت . ولی بهر حال یک موضع گیری درست و اصولی نبود . در واقع با تاسیس حزب و تصویب مرامنامه حزب و انتشار آن بود که به مسئله ملیت ها به عنوان یک مسئله اصلی جامعه افغانستان توجه گردید.

بنظر ما اگر مسئله بطور درست و اصولی مطرح نشود خیلی به نفع احزاب ارتجاعی اسلامی تمام می شود . نباید درفش مبارزه علیه شوونیسم به مرتجعین مخالف طالبان تسلیم داده شود ، بلکه لازم است ماهیت این نیروها بمثابه نیروهای اساسی ضد ملی و مزدور دشمن تمام خلق های افغانستان افشاء شود . درینجا مسئله ایکه بطور خاص می تواند مطرح شود این است که در حال حاضر تعداد قابل توجهی از افراد سابقا چپ با شورای نظار ، جنبش ملی - اسلامی و حزب وحدت اسلامی بر اساس توهم نسبت به بازی های ملیتی شان ویا آگاهانه از یک موضع گیری ناسیونالیستی ملیتی ، همکاری می نمایند. بعبارت دیگر هم اکنون بازی های ملیتی نیروهای ارتجاعی اسلامی از جنبش مترقی کشور نیرو می برد. زیرا که این موضوع پایه دارد، سوابق تاریخی دارد و هم اکنون یک موضوع حاد است .

راه حل اصولی، ایجاد یک محور مبارزاتی بر مبنای منافع زحمتکشان تمام ملیتها، با توجه به مسئله ملیتها بعنوان یک مسئله اصلی کل جامعه افغانستان است. این است که میتواند مسئله ملی راهم حل کند. هیچ راه حل دیگری نیست. اگر در چوکات انقلاب وحدت خلق های سراسر کشور بر مبنای حق تعیین سرنوشت ملیت های مختلف و اتحاد داوطلبانه آنها مطرح نشود. ما در واقع این مسئله را در بست در اختیار مرتجعین اسلامی قرار داده ایم. باید علیه تمامی این احزاب جنایتکار مبارزه را به پیش برد. برای انقلاب در افغانستان و نجات افغانستان هیچ راه دیگری جز این نیست.

سوال :

اگر ممکن است در مورد موقعیت زنان در افغانستان صحبت کنید . سالها است که داستان های هولناک و تفرانگیزی از ستم بر زنان افغانستانی چه در داخل کشور و چه در مهاجرت بر سر زبان ها است. می دانیم که این ستمگری یک شاخص مهم از نظام طبقاتی است و کارکرد مهمی در حفظ کلیه ارکان ستم و استعمار دارد. چارچوب ها و قیود مرد سالارانه و پدرسالارانه مذهبی و سنتی ارتجاعی در حفظ این ستمگری نقش برجسته ای بازی می کنند. در این منطقه ، ایده ها و احکام اسلامی قرنها است که در به بند کشیدن زنان نقش ویژه ایفاء کرده و آنچه بر زنان در افغانستان و ایران روا می شود ، یک گواه انکار ناپذیر و محک روشن از اسارت بار و ارتجاعی بودن ایدئولوژی طبقات حاکمه است . در عین حال همین ستمگری بی حد و حصر زمینه و ظرفیت مبارزاتی در میان توده زنان ستمدیده را گسترده تر می کند. اگر ممکن است برای ما از آنچه بر سر زنان افغانستان آورده اند بگوئید ؟ اشکال ستم بر زنان چیست ؟

جواب :

چیزی که مرز ملیتی ندارد ستم بر زنان است . هر که می خواهی باش ، پشتون یا هزاره یا تاجیک ، کافی است زن باشی هربلای سرت می آورند . طالبان در همان مناطقی که حاکمند ، زنان پشتون را بیشتر از ملیت های دیگر سرکوب می کنند . بخاطر اینکه این هم نوعی از ملیت گرایی است . می گویند توزن پشتون هستی چرا چادرت اینطور است و غیره ! باز دید ملیتی ، که گویا عزت است برای ملیت شان که زنان شان حقیر تر باشند ! در اینجا ستم بر زنان از لحاظ ایدئولوژیک دومنشاء دارد : یکی اعتقادات اسلامی و دیگری در پهلوی اعتقادات اسلامی رسوم قبیله یی و فرهنگ عقب مانده ایکه در جنب اسلام وجود دارد و تقویت می کند و با اسلام دست بدست هم می

دهد و شاید بقایای قبل از مسلمان شدن مردم باشد. زن در اسلام به استثنای خون یعنی قتل، در تمام مسایلی مثل قضایا رهبریت یا مرجعیت به حساب نمی آید، یعنی حق رهبر شدن ندارد پیش نماز نمی تواند شود، در ارث و شهادت نصف حساب است، در مسئله ازدواج يك چهارم حساب است، چون مرد حق دارد چهارتازن بگیرد و اسلام این بی حقوقی را مقدس می کند، به آن تقدس می بخشد و اینها از لحاظ ایدئولوژیک حتی احکام شان فرا تر از اسلام می رود. مثلاً در پیش اکثر مردم افغانستان زن را در زمینه ارث همان نصف هم به حساب نمی آورند. یا مثلاً در مورد شهادت، کسی نمی گزارد که زن برود پیش قاضی در محکمه شهادت بدهد. یا بحساب يك اصطلاح داریم پیش پشتون ها که به آن " بد " می گویند. این چه قسمی است؟ این طور است که یکی آدم می کشد، رسم این است که قبیله می نشیند و کسی که قتل کرده يك دختر (در اصطلاح " بد ") به قبیله مقتول می دهد برای پسران شان. آن زن گروگان است و نوعی خونبها است که به اصطلاح به صورت زن می دهند. معمولاً کسانی که دختران " بد " را می گیرند يك زن دیگر هم بهر حال می گیرند، چون هر چه باشد آن زن " بد " است و به حساب نمی آید. یا مثلاً در يك فامیل شوهر می میرد، زن بیوه در واقع جزو دارائی خانواده به حساب می آید، همانجا پیش شان است و بیرون نمی رود. این ها با استفاده از تمام مناسبات سرکوب گرانه چه ریشه اسلامی داشته باشد، چه مربوط به فرهنگ ارتجاعی قدیمی باشد، زنان را سرکوب می کنند. و این بخصوص در مورد طالبان صادق است. طالبان از هر چیزی که در جامعه به درد سرکوب زنان می خورد استفاده می کنند. شما ببینید چه قسمی است که حمام زنانه را مسدود کردند.

اما مسئله به طالبان محدود نمی شود. در واقع از روزی که اسلامی ها در کابل قدرت را به دست گرفتند سرکوب زنان و گرفتن آزادی های آنان یکی از اهداف رژیم اسلامی بوده است. از روز اولی که آمدند به طرح مسایل زنان، به این شکل که زنان در تلویزیون نباشند و غیره، شروع کردند. همه این احزاب مخلوطی از اسلام و شریعت را بعلاوه آداب و رسوم عقب مانده جامعه ارائه می دهند. تا جایی که به مسایل اسلامی بر می گردد بین تمام احزاب ارتجاعی چه طالبان و چه مخالفین طالبان توافق وجود دارد.

سوال :

یعنی در زمینه سرکوب و ستم بر زنان تفاوتی بین این احزاب مرتجع اسلامی نیست؟ اما جریانات رویزیونیست که سابقاً طرفدار بلوک شوروی بودند و همینطور رسانه های غربی در مقابل سیاست های طالبان از " آزادی نسبی " زنان در مناطق رقبای طالبان داد سخن می دهند!

جواب :

اینطور نیست که هیچ تفاوتی در جزئیات بین احزاب مختلف وجود ندارد. بین این ها تحت تاثیر مسایل ملیتی و عنعنات جدا گانه، تفاوت نسبی وجود دارد. مثلاً شورای نظارمی گذاردن زنان در ادارات کارکنند، حزب وحدت می گذارد که در مناطقی زنان تحصیل کنند. اما تفاوت عمیقی بین اینها وجود ندارد. مسئله نظام است و هر گروهی که نخواهد با کل این نظام در بیفتد و آنرا سرنگون کند برخوردش با دیگران تفاوتی نخواهد کرد. این احزاب کارنامه جالب تری نسبت به همدیگر ندارند. اینطور نیست که تمام کاسه و کوزه باید بر سر طالبان شکسته شود. خود این احزاب قبل از آمدن طالبان همیشه به انواع مختلف در سرکوب زنان سهم گرفتند. همین حزب وحدت در دورانی که قدرت داشتند صد ها مورد تجاوز را اجرا کردند. زمانی که مزاری زنده بود همین لومپن های حزب وحدت دهها مورد به زنان هزاره مربوط به خود حزب وحدت تجاوز کردند، چون دستشان بجا های دیگر نمی رسید.

در زندگی زنان روستا که اکثریت عظیم زنان هستند، هیچگونه اصلاحاتی انجام نشده است. هنوز زنان و دختران را می فروشند و بی حقوقی های اقتصادی و غیره همچنان دست نخورده باقی مانده

ودرواقع مورد قبول همه شان است. وقتی که احزاب دیگر در قدرت بودند هزاران فامیل بخاطر اینکه زنان شان امنیت نداشتند کوچ کردند برای اینکه دختران شانرا نجات دهند. چون اینها دختران را می بردند، یا پس می آوردند و یا نمی آوردند. مواردی بود که فامیل زنی را مجبور می کردند که دختران شانرا به عقد مجاهد ها یا قوماندان های شان درآورند. ولی عمدتاً برای تجاوز می بردند. در کابل شاید شکلش ازدواج اجباری بود ولی در مناطق با زور برای تجاوز می بردند. مثلاً دختران يك حاجي شعيه مذهب - از روابط خود حزب وحدت - را وحدتي ها می برند و به آنها تجاوز می کنند. حاجي مجبور می شود همه چیزش را در کابل بگذارد و به کویته پاکستان برود. در کویته و کابل مسئله پیچید و حاجي در کویته دق کرد و مرد.

بار بار از رادیو های خارجی شنیده شد که در فلانجا فلان زن یا دختر خودکشی کرده مواردی ازین قبیل بوده که دختران بخاطر اینکه آقایان مجاهدین به آنها تجاوز کرده اند و یا اینکه از ترس مورد تجاوز آنها قرار گرفتن خود کشی کرده اند، یا خود مجاهد ها آنها را از ساختمان ها پائین انداختند و کشتند به حساب اینکه خود کشی کرده اند. ازدواج اجباری هم در کابل رایج بوده است و هم در سایر مناطق. کل این احزاب مثل حزب رباني یا گلبدین یا بقیه برای شیخ های عرب دلالي می کردند. این شیخ ها از نظر جنسي واقعا وحشي هستند. بعضي از اینها برای عیاشي می آمدند و روابط این احزاب دختران خانواده های بي بضاعت را پیدا می کردند و برای شان می بردند. این دختران را می بردند عربستان یا خلیج یا در کراچی مدتي عیاشي می کردند و بعد در کوچه ها رهایشان می کردند و می رفتند. برخی به دام فاحشه خانه های افتادند و برخی نزد فامیل های خود بر می گشتند. يك کمپ بود در پشاور بنام "ناصر باغ" که زنهای بیوه می آمدند و در این کمپ کار می کردند و از طرف این احزاب جهادي معرفي می شدند. يك وقت دیدند پنجاه فیصد زنهای این کمپ حامله اند. افسران پاکستانی رابه جان زنها می انداختند و اینها هم وحشیانه با هرکسي هرکاری می خواستند می کردند. در جنگ جلال آباد يك گروه مزدور از عربستان همراه اینها بود، اینها هفتاد زن جلال آبادی را دستگیر کرده بودند. مثل زمان خود محمد که زنان یهود را در جنگ خیبر به عنوان اموال غنیمتي می بردند، اینها هم این زنان را به غنیمت بردند و این جهادي ها یکی شان هم اعتراضی نکردند. فقط مدتي بعد بود که تعدادی از کوچي ها با افراد این گروه مزدور درگیر می شوند و چند تا هم کشته می شوند تا اینکه زنان را آزاد می کنند.

به این نکته هم اشاره کنم که معمولاً در مورد تجاوزات جنسي افشاگری در جامعه انجام نمی شود. شاید بخاطر عقب ماندگی یا اعتقادات مردسالاری باشد که فامیل زن نمی خواهد افشاگری کند. مثلاً وقتی شوراي نظار بالای وحدتي ها حمله کرد و تعداد زیادی از زنان آنها را برد و وسیعاً تجاوز کردند بالای زنان، حزب وحدت فیلم جورکرد و باچند تن ازین زنها مصاحبه کردند، اما خیلی از هزاره ها خوش شان نیامد.

سوال :

در مقابل این جنایات و ستمگري ها چه مبارزاتی از جانب خود زنان صورت می گیرد ؟

جواب :

هنوز آدم نمی تواند از تبارزات آشکار مبارزات زنان صحبت کند، اما برای نمونه سربستن حمام زنانه در هرات مبارزه شد و چند زن کشته شدند. زنهای هزاره در کابل علیه قتل يك جوان هزاره بدست طالبان مظاهره کردند. اینها حرکات ضد طالبی است که در چوکات احزاب دیگر پیش می رود، اما خود این احزاب هم تحمل این حالت را ندارند یعنی از یکطرف این حرکات زنان اقدامات مستقل زنان نیست، ولی از طرف دیگر خود این احزاب هم برنامه نمی کنند، یعنی تحمل این مبارزات را ندارند و نمی خواهند زنان این مبارزات را انجام بدهند. توهم خود زنان است که در چوکات این احزاب می روند. در نتیجه دوام این حرکت ها و مخالفت های زنان علیه طالبان با

مواضع خود این احزاب مخالف طالبان در تضاد قرار گرفته و بر خورده‌پیش خواهد آمد. این احزاب اپوزیسیون طالبان در مقابل این مبارزات زنان سکوت کرده اند. در شمال نمونه هائی بوده که زنان در جنگ سهم گرفتند و علیه طالبان جنگیدند و طالبان هم اعلام کرده که چند تازن رادرسنگرها دستگیر کرده و به کابل آورده اند، و این احزاب حتی شرم می کنند و سکوت کرده اند. حزب کمونیست افغانستان و برخی لیبرال ها و غربی ها این مبارزات زنان را مطرح می کنند یا تبلیغ می کنند، اما احزاب اسلامی مخالف طالبان با وجود اینکه از این حرکت نفع هم می برند، سکوت کرده اند.

سوال :

ممکن است همین نمونه سهم گرفتن زنان در جنگ را بیشتر توضیح بدهید؟

جواب :

پس از آنکه طالبان کابل را تصرف کردند منطقه شمالی (منطقه شمال کابل از کوتل خیرخانه به بعد تا سالنگ) نیز به آسانی تحت کنترل آنها درآمد. موقعی که هنوز طالبان بر منطقه مسلط اند ولی جنگ علیه آنها تازه شروع شده است، نیروی بزرگی از آنها از چاریکاربطرف کابل می آیند و در منطقه سرايخواجه علیه آنها مقاومت صورت می گیرد که باعث معطلی چهار پنج ساعته این نیرو می شود. سرانجام طالبان مقاومت کنندگان را محاصره می کنند و آنها دستگیر می گردند. دستگیر شدگان 7-8 زن و دو سه پیرمرد بوده اند که توسط طالبان به کابل انتقال داده می شود . یکی از فعالین طالبان پس از برگشت از جبهه جنگ به پاکستان این موضوع را خبر می دهد که گویا آنها 7-8 نفر از زنان " فارسی زبانان" را نزد خود اسیر دارند . او در عین حال می پذیرد که کار آنها دیگر خیلی مشکل شده زیرا که زنان نیز علیه شان اسلحه برداشته اند .

موقعی که طالبان در سازش با عبدالملک در جنبش ملی - اسلامی ، شهر مزار شریف را تصرف کردند ، بلا فاصله احکام سخت گیرانه علیه زنان را در آن شهر به اجرا در آوردند. مقاومتی که بعدا درین شهر علیه آنها به وقوع پیوست ، به اعتراف خود شان شمولیت بعضی از زنان این شهر را در جنگ نیز در بر می گرفت . گفته می شود که اینها بیشتر زنان مهاجر کابلی بوده اند که قبلا از دست طالبان از شهر کابل فرار کرده بودند. یکی دو واقعه از حمله با چاقو و زخمی شدن طالبان توسط زنان در شهر کابل نیز گزارش شده است .

سوال :

مبارزات زنان مهاجر در پاکستان را چگونه می بینید؟ اهمیتش چقدر است ؟

جواب :

مبارزان زنان مهاجر در پاکستان از هر حیث دارای اهمیت است . این مبارزات با توجه به اوضاع اجتماعی - سیاسی پاکستان ، در حال حاضر می تواند بهتر و بیشتر از داخل افغانستان و حتی بهتر از ایران زمینه رشد و گسترش داشته باشد. مثلا در حال حاضر در پاکستان کم و بیش شاهد فعالیت زنان افغانستانی هستیم . بعد از هر چند وقت علیه اسلامی ها تظاهراتی در پشاور یا اسلام آباد برگزار می شود. گروه های لیبرال منشی نیز موجود اند که در واقع در پهلوی احزاب اسلامی ای مثل " محاذ ملی - اسلامی " سید احمد گیلانی و یا سایرین " فعالیت" می کنند که بیشتر نقش خدماتی دارند مثل ارائه خدمات صحی و دارای نقش مشخص سیاسی نمی باشند .

باید به کار سیاسی در میان زنان مهاجر در پاکستان توجه ویژه ای مبذول داشت . در حال حاضر حرکت های خود بخودی ای در میان این زنان وجود ندارد، ولی پتانسیل فعال شدن از لحاظ سیاسی به خوبی در میان شان مشهود است . در حال حاضر این موضوع - همانند هر موضوع دیگری - در اساس مربوط به چگونگی پیشرفت و گسترش مبارزات انقلابی در مجموع است مبارزاتی که بخش مهمی از آن را مبارزات زنان تشکیل می دهد.

سوال :

دوباره برگردیم به وضعیت توده های مهاجرافغانستانی در ایران . آنها تحت نظام سیاسی حاکم در ایران قرار دارند و بخش بزرگی از آنها در اقتصاد ایران تنیده شده اند . مسئله زبان مشترک هم هست که نزدیکی ها را بیشتر می کند . خیلی سریع در جامعه جا می افتد و مناسبات بوجود می آورند . مجموعه این عوامل به مبارزه طبقاتی و انقلابی در ایران و افغانستان ویژگی های بخشیده است . درست است که این وضعیت را باید درچارچوب پیوند مبارزات توده های کشور های مختلف قرار داد، اما مسئله خاص تر است . پایه های مادی اقتصادی و سیاسی ، عامل پیوند نزدیک این دو انقلاب است . شما مسئله را چگونه می بینید ؟

جواب :

همینطور است . ما در این دنیای سرمایه داری امپریالیستی ، ازپروسه واحد انقلاب جهانی صحبت می کنیم و از پیوند درونی و تاثیر متقابل انقلاب ها درکشورهای مختلف . اما موضوع ایران و افغانستان و ویژگی های خود را دارد . در اینجا يك بحث منطقی صرف مطرح نیست که انقلابات میان کشورها با هم پیوند دارد . علاوه بر پایه های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی که در نتیجه مهاجرت گسترده و طولانی به وجود آمده ، عملکرد مرتجعین هر دو کشور هم طرح است . اینها بصورت فعال با هم در منطقه عمل می کنند . جمهوری اسلامی ایران از طریق مزدوران خود در افغانستان حضور مستقیم دارد . رژیم ایران در واقع بخشی از پشتیبانان بین المللی و خارجی تئوکراسی اسلامی در افغانستان است . مبارزه انقلابی علیه حاکمیت اسلامی ها در افغانستان در واقع ضربه ای به رژیم ایران هم هست . مبارزه علیه رژیم ایران ، مبارزه علیه حامیان مرتجعین در افغانستان هم به حساب می آید . به روشنی می بینیم که انگیزه عینی مبارزه علیه جمهوری اسلامی در افغانستان شکل گرفته و وجود دارد . آنها در مبارزاتی که داخل ایران علیه رژیم براه می افتد و بطور کلی در پیشرفت پروسه انقلاب در ایران دینفع هستند . به این ترتیب مسایل انقلاب دو کشور با هم پیوند خورده است .

سوال :

کارگران افغانستانی در ایران از نظر کمی و کیفی دقیقاً چه موقعیتی دارند ؟

جواب :

از دو میلیون مهاجر ، بیش از يك میلیون نفر در موقعیت کارگری هستند . این نیروی است ، چون از يك موقعیت جنگی می آیند ، از مملکتی به شدت بحران زده که سالیان سال است در آن جنگ جریان دارد و اینها خواهی نخواهی در مقابل حرکات رژیم دست به مقاومت می زنند . بر علاوه از لحاظ پیوندی که در جریان خود تولید میان اینها و توده ایرانی به وجود آمده به شدت آمادگی این را دارند که در گیر مبارزات داخل ایران شوند . این يك نیروی انفجاری است در کنار نیروهای انفجاری دیگر درون جامعه ایران . مبارزه توده های افغانستانی علیه رژیم ایران يك مسئله مادی و موجود است . این چیزی است که آغاز شده است . اینطور نیست که يك گپ منطقی است که " منطقی اینطور خواهد شد " . جمهوری اسلامی بدست خود انگیزه های مبارزاتی علیه خود را در میان توده های افغانستانی و حتی علیه مرتجعین افغانستانی دامن زده است . اینها بحث های ایدئولوژیک ما نیست که بر مبنایش نتیجه گیری تحلیلی کرده باشیم . اینها به طور عینی در جامعه موجود است . تناقضی میان بحث های ایدئولوژیک ما با عینیات نیست . این بحث ها مبتنی بر آن است و این واقعیت تائیدی بر مباحث ایدئولوژیک ما است .

سوال :

تاثیرات مهاجرت بر ذهنیت کارگران و زحمتکشان افغانستانی به ویژه نسل جوانتر آن چه بوده؟ چه تاثیری بر سطح آگاهی و افق دید طبقاتی آنها گذاشته است ؟

جواب :

توجه داشته باشید که افغانستانی ها را در بوسنیا جنگانده اند، در آذربایجان جنگانده اند، در جنگ ایران و عراق جنگانده اند و فقط محدود به ایران هم نمانده است . لذا فقط مسایل ایران نیست که آنها را تحت تاثیر قرار میدهد ، بلکه مسایل این کشور ها هم توده های افغانستانی را تحت تاثیر قرار می دهد ، و بخصوص پیشروان شانرا . تاثیر های عجیب غریب دارد . شما توجه کنید که بچه روستائی که داخل شهر غزنین را ندیده است ، می رود ایران و اصفهان را دیده و جوانب مختلف شهری ایران را می بیند ، با مسایل کارخانه آشنان می شود و غیره . از روزی که در ایران بدبینی نسبت به رژیم عود کرده و مردم نماز نمی خوانند یا فحش می دهند ، این کارگران افغانستانی هم خود شان يك مبلغ ضد مذهبی می شوند . می آیند افغانستان نماز نمی خوانند و مردم می گویند رفته اند ایران خراب شده اند . ما اینگونه کارگران را دیده ایم ، با آنها صحبت کرده ایم . از جهات معین ، مثل تاثیر پذیری های فرهنگی ، خیلی عقب ماندگی های میان آنها از بین رفته است . همین روستائی که ایران را دیده خیلی دنیا دیده تر از شهری افغانستان شده است . دیگر آن روستائی عقب مانده نیست که فقط ده اشرا دیده است ، بلکه حالا تحت تاثیر نقاط مثبت و البته منفی درون ایران نیز قرار دارد . چون در ایران هم چیز های عقب مانده میان مردم هست که میدانیم ولی بهر حال نسبت به دهات متحجر زادگاه خود شان بسیار دنیا دیده تر شده اند .

سوال :

از نقش مهاجران افغانستانی در مبارزات درون ایران بگوئید . آنها تا چه حد در وقایع سیاسی جامعه ایران درگیر می شوند ؟

جواب :

امروز در ایران در بسیاری از حرکت های توده ای که می شود به ترتیبی توده های افغانستانی ها داخل هستند . بنا به تمامی دلایلی که بحث کردیم ، برای من مسئله از قبل پذیرفته شده است که در حرکات ضد جمهوری اسلامی ، توده یی و انقلابی ، این توده ها شامل می شوند . یا مشخص تر بگوئیم از قبل در مسایل سیاسی ایران شامل شده اند . ما نیستیم که سعی کرده ایم افغانستانی ها را در امور سیاسی ایران دخالت دهیم . آنها خود شان این کار را از قبل کرده اند .

سوال :

بر مبنای بحثی که کردید ، چقدر شرایط مستعد است که اگر جنگ خلق در ایران براه بیفتد توده های افغانستانی هم علیه جمهوری اسلامی به پیوندند ؟

جواب :

گفتیم که اینها داخل مناسبات ایران شده اند و در تمام جوانب مداخله می کنند، در بین شان کسانی هستند که در خط جمهوری اسلامی می جنگند . این مبتنی بر مناسبات موجود است . آنطرفش هم صادق است . این پروسه ای است که خود ارتجاع آغاز کرده است . در حرکت های خود بخودی کسانی از افغانستانی ها را شامل بوده اند . این اساس چیزی قابل جلوگیری نیست . وقتی در جامعه ایران زدن شروع شود ، حرکت های مبارزاتی مسلحانه ضد رژیم شروع شود ، این ها خود مسلح خواهند شد . جامعه افغانستان جنگ زده است . اگر حرکت های مبارزاتی مسلحانه شود ، به نوعی افغانستانی ها هم خواهند بود .

سوال :

چرا؟ چون دورنمای به شکل وطن ندارند؟

جواب :

همینطور است . وطنی نیست . به وطن اینطور نگاه می کنند که باز همان ملایان ، باز همان ایدئولوژی اسلامی ، باز همان بلایا . کل پروسه منوط به پیشرفت مبارزه انقلابی در ایران و

افغانستان است . در عمل نشان داده شده که اینها شرکت می کنند . ظرفیت های آماده موجود است . در هر دو کشور آنچه معلوم است عقب ماندگی عامل ذهنی از اوضاع عینی است . با گسترش مبارزات ، رژیم سیاست های سرکوب را کوشش خواهد کرد بیشتر کند ، شوونیزم را تشدید خواهد کرد . منظورم این است که رژیم ایران خود شرایطی را فراهم می کند و پتانسیل های را جهت شرکت افغانستانی ها در جنگ خلق با تدارک آن بوجود می آورد . حتی وقتی که جنگ خلق در ایران شروع شود احتمالاً رژیم ایران فشار روی افغانستانی ها را بیشتر می کند و باز آنها را تحریک می کند . بدین ترتیب بیشتر در مبارزات انقلابی و جنگ خلق سهم خواهند گرفت .

سوال :

به نظر ما این اوضاع بخشی از پایه عینی را تقویت و گسترش موضع انترناسیونالیستی در میان کارگران افغانستانی و ایرانی است . درست است که هیئت حاکمه ارتجاعی به رقابت و بد بینی میان کارگران دامن می زند . ، اما پایه های همبستگی بین کارگران بسیار عمیق است . بالفعل کردن آن دیگر وظیفه ما است . روحیه شوونیستی در بین اقشار عقب مانده طبقه کارگر ایران هم وجود دارد . امامحصول درونی طبقه نیست ، بلکه از بیرون دامن زده می شود . کارگران ایرانی و افغانستانی عملاً با یک نظام واحد روبرویند و اساس مسئله این است . هر چند ستم بر کارگران افغانستانی شدید تر کارگران ایرانی است اما هر یک بخشی از یک طبقه واحد تحت استثمار اند . پایه های عینی رشد انترناسیونالیزم در میان کارگران وجود دارد .

جواب :

یقیناً . و این نیازمند یک کار آگاهانه است همانطور که شوونیزم و بدبینی هم نتیجه یک نقشه آگاهانه است که از سوی مرتجعین دامن زده می شود . اوضاع با قبل فرق می کند . مثلاً ده سال پیش وقتی توده های مهاجر را سرکوب می کردند ، بخاطر توهمی که میان شان بود ، می گفتند که : " اینها کار رژیم نیست ، بلکه مجاهدین خلق و فدائی هاو " ضد انقلاب " باعث سرکوب افغانستانی ها هستند . " البته عملکرد نیروهای از قبیل اکثریت ها هم در به وجود آمدن این ذهنیت نقش داشت . اما امروز حتی عقب مانده ترین افغانستانی ها هم فهمیده اند که رژیم پشت این سرکوب ها و فشارهای روی آنها است . از این جهت اوضاع خیلی فرق کرده است . امروز در واقع بخاطر این موضع ضد رژیمی ، طبیعی است که کارگران افغانستانی نسبت به مبارزین ضد رژیم ایران احساس همبستگی کنند . قبلاً افغانستان تحت اشغال شوروی ها بود و مردم نسبت به رژیم ایران توهم داشتند ، مخالفت انقلابیون با رژیم ایران رابه زیان خود می دیدند . ولی حالا طبیعی است که بانقلابیون ایران احساس همبستگی کنند .

سوال :

به نظر ما وجود حکومت های تنوکراتیک در ایران و افغانستان و نقش برجسته ایدئولوژی اسلامی در به بند کشاندن توده ها در بسیاری نقاط جهان و منجمله درین دو کشور به ویژه شکل بنیاد گرایی بسیار افراطی که برای نمونه امروز طالبان ارائه می دهد ، به مبارزه کمونیست های هر دو کشور علیه این نوع حکومت ها اهمیت جهانی بخشیده است . ما این فرصت و این وظیفه را داریم که با مبارزه انقلابی خود و بسیج توده ها تحت پرچم خود نشان بدهیم که تنها ایدئولوژی رهائی بخش مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم است و زمینه عینی و پتانسیل توده ئی برای پذیرفتن این ایدئولوژی انقلابی و کنار زدن ایدئولوژی های کهنه و ارتجاعی وجود دارد . در این مورد چه فکر می کنید؟

جواب :

نمیشود انکار کرد که اسلام گرایی در خیلی از کشورها گسترش یافته و در مقابل کمونیزم انقلابی يك مصاف محسوب می شود. به ویژه برخی محافل اسلامی بعد از فروپاشی شوروی کارزار بزرگی در مورد شکست " کمونیزم " و رهائی بخش بودن اسلام راه انداخته اند .

واقعیت این است که مرتجعین اسلامی این طرف و آن طرف جهان چیز هائی هم بهم زدند، مثل حماس یا جریانات الجزایر، اما يك مسئله را بطور مشخص در این رابطه می توان گفت و آن اینکه پیش از آنکه این گرایش خیلی عمومیت پیدا کند و حتی در محدوده کشورهای اسلامی عمق پیدا کند و بتواند بصورت منظم تفسیر کند و انسجام بدهد ، شکستش شروع شده است . اینها میان هم منتشرت پراکنده و چند پارچه هستند . افغانستان ، ایران ، سودان و عربستان را نگاه کنید . ناکام هستند . سعودی بیشتر سنتی آمده است تا بنیادگرایی جدید ، تیپ همان قدیم اش است . آنچه بصورت بنیادگرایی جدید مطرح است را در ایران، افغانستان و سودان می بینیم . واقعیت این است که امروز حتی خبیث ترین بنیادگرایان هم نمی توانند ادعا کنند که کمونیزم در افغانستان به لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی شکست خورده و اسلام پیروز شده است . کسانی که هیچوقت نمی خواستند از پاکیزگی اخوانی خود دست بردارند ، امروز ناله می کنند که اسلام خراب شد ، بدنام شد و غیره . حالا مسئولینش را بگردن دیگران می اندازند . اگر سوسیالیزم دروغین سوسیال امپریالیست های شوروی در افغانستان به بی آبرویی کشید ، وضع اینها نیز دست کمی ندارد . همه جا در واقعیت اینطور است . بخاطر همین می بینیم که اینها مجبور می شوند در جاهای مختلف عوام فریبانه و با کذب و دروغ و صحنه سازی برخی مسایل راطرح کنند که با بنیاد گرایی شان چندان خوانائی ندارد ، مثل موضع گیری های ملیتی ، یا شعارهای که خاتمی طرح می کند . ناگزیراند طرحات دیگری بدهند ، شعارهای دیگری بدهند، چون دریافته اند که با شعارهای اسلامی صرف و خالص ممکن نیست بتوانند نظام شان را حفظ کنند ، حاکمیت و قدرت شانرا حفظ کنند . این خودش نشان دهنده اینست که بعد از سالها حاکمیت ، شکست های ایدئولوژیک شان آغاز شده است . نمی خواهم بگویم قرعه بدتاریخ بنام افغانستان و ایران خورده است . اما باید بطور تاریخی ضربه محکم بخورند . در قرن پانزدهم در اروپا می کوشیدند با وحشی گری و توحش جلو مردم را بگیرند، ولی همین وحشیگری به باورهای مردم ضربه زد. خود اخوانی ها می گویند که بیش از مبارزات به اصطلاح ضد اسلامی خلقی ها و پرچمی ها ، اسلام از مبارزات اسلامی خود ما ضربه خورده است . در نشرات شان ، مسئله برسر این نیست که خود بخود زمینه تبلیغ برای مارکسیزم - لنینیزم- مائوئیزم و ایدئولوژی کمونیستی ما فراهم می شود ، اما وقتی باورهای کهنه مردم ضربه می خورد خود زمینه مهیائی است برای فعالیت ما .

سوال :

آیا این زمینه مهیائی که می گوئید ، شکل ملموس پیدا کرده است ؟ مثلا در کارتبلیغ و ترویج حزب، در تماس هائی که با افشار مختلف دارید ، نشانه هایش دیده می شود ؟

جواب :

همینطور است. البته از خیلی ها که در این مورد بپرسید جواب خواهد داد که مردم مذهبی اند و سراسلام خیلی محکم اند. اما واقعیت این است که وقتی درون شان میروی اینطور نیست. این مثل کابوس روی سینه مردم افتاده است . بحث این نیست که زدن این باورها خیلی آسان است ، اما واقعیتش این است که به آن صورتی که می گویند و می نمایانند نیرومند نیست . مسلما آسان نیست، پایه طبقاتی دارد . سنن پشتش است ، طبقات ارتجاعی پشتش است . نمی گویم خیلی ساده است . اما واقعیت این است که مثل خیمه کهنه ای می ماند که از صد جا شکاف برداشته است . بچه های افغانستانی شیعه مذهب که ایران می روند بجای اینکه تشیع شان محکم شود ، اکثرشان بی نماز بر می گردند . وضع طوری شده که دیگر در جبهات هزاره ها و از يك ها اصلا نماز خواندن

و خواندن علي السويه شده است و يك عده خلقي - پرچمي هاي سابق يا شعله ئي هاي سابق ازین نظر بسیار آزادي عمل دارند ، اما بجاي اینکه بر اعتقادات و باورهاي خود محکم شوند و ببینند که چقدر این ایدئولوژی اسلامي سست است و بي آبرو شده ، در واقع انحلال طلبی خود را تقویت می کنند و از این وضعیت دفاع می کنند . حتی ملائی که قم رفته بود بما می گفت که طلبه های افغانستانی که در مدارس دینی در قم درس خوانده اند و ملا شده اند در وضع بسیار بدی قرار دارند و بدون اغراق می شود گفت که 50 فیصد شان مشکلات روانی پیدا کرده اند . از قول خود آن طلبه ها نقل می کرد که " ما نه پای مان به زمین بند است و نه دست مان به آسمان می رسد . حتی اگر در افغانستان حکومت اسلامي سرکار بیاید سرمای کلاه خواهد ماند . " او همچنین می گفت که این ها تحت تاثیر فساد سیاسی و اوضاع ایران و افغانستان به شدت تحت فشار ایدئولوژی هستند . به این ترتیب در واقع بین توده های مردم ، حتی در پایه های اجتماعی خود شان ، از لحاظ فکری و سیاسی بحساب عملکرد های خود شان و تجارب خود مردم خرابی شروع شده و این روند خیلی جدی است . با رها بحث داشتیم با رفقایمان که توده ها بسیار بیشتر از چپی ها های سابق انحلال طلب شده اند ، مستعد بحث های ضد مذهبی هستند . خیلی ها هستند که نماز و روزه شانرا هم عمل می کنند ولی باورهای مذهبی شان فروریخته است ، ضد ملا شده اند ، ضد تبلیغات مذهبی شده اند . بعد از طالبان این چیز ها بیشتر شده است .

سوال :

آیا میشود از تمایل و گرایش درون توده ها بسوی کمونیزم انقلابی صحبت کرد؟

جواب :

از لحاظ تبلیغ و ترویج ایدئولوژی که به نفع کمونیزم انقلابی ، زمینه هابالکل خوبست . تبدیلی به يك عامل بالفعل مربوط به پیشرفت پروسه مبارزاتی بطور کل است . نمی خواهیم این را چیزی جدا از پروسه مبارزه سیاسی و ایدئولوژی و فرهنگی و غیره و بطور کلی چیزی جدا از کل پروسه تدارک برای آغاز جنگ خلق نشان دهیم . در واقع در سطح کل جامعه مسئله را که بصورت گسترده اش مد نظر بگیریم ، می بینیم که تبدیل مائوئیزم به ایدئولوژی توده ها يك پروسه طولانی است حتی در جامعه سوسیالیستی نیز اینطور نیست که همه مردم کمونیست می شوند ، کار آگاهانه می خواهد . ولی حتی جدا از اوضاع ایران ، در اوضاع افغانستان هم که می گفتند کمونیزم بدنام شده و شکست خورده و غیره می بینیم که از همه بدنام تر خودشان شده اند . حضرت مجددی آمد در مرز جلال آباد بیرق خود را زد - بعد از سقوط حکومت نجیب ، بیرق سبزش را کوبید بر زمین که گویا کمونیزم در افغانستان شکست خورد و اسلام پیروز شد . اما ظرف پنج شش سال اخیر نظام سیاسی شان ، ایدئولوژی شان ، سیاست های شان ، ناکام شده است . یقیناً آنقدر ناکام که خود شان هم نمی توانند از آن دفاع کنند .

سوال :

تصویر نشاط آوری است ! و در عین حال بر ضرورت تلاش انقلابی هر چه بیشتر ما و استفاده از فرصت ها تاکید می گذارد . رفیق ! حالا که به خاتمه این گفتگو رسیده ایم اگر نکاتی در زمینه انجام و ظایف و پیشبرد فعالیت خود مان به مثابه مارکسیست - لنینیست - مائوئیت های دوکشوردارید مطرح کنید .

جواب :

ببینید ! مسئله این طور نیست که فردا مردم بیرق بلند می کنند که زنده باد مائوئیزم م . مسئله وجود زمینه های بالقوه و بالفعلی است که فقط مربوط به اوضاع منطقه و جهان است . این بحث نه تنها مربوط می شود به فعالیت کمونیست ها در افغانستان بلکه مسئله ای مربوط به مبارزات کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است . در کشور های تحت سلطه امپریالیزم تا کمونیست ها جنگ

خلق را شروع نکنند جهش های کیفی ایدئولوژیک - سیاسی انجام نخواهد شد و حمایت های توده ئی فعال نخواهد بود. في المثل نباید انتظار داشته باشیم که در ایران و افغانستان، احزاب کلان بسازیم بدون اینکه يك گلوله تفنگ شلیک کرده باشیم و بعد بخواهیم مردم به لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی گروه گروه به ما بپیوندند. پس در عین اینکه زمیننه های عینی و بالقوه برای تبلیغ و ترویج کمونیستی موجود است و مساعد است ، مسئله به راه اندازی جنگ خلق در میان است . مسئله تدارك ما برای براه انداختن چنین جنگی است . مردم مبارزه می کنند ، بصورت خودی مبارزه می کنند ما باید وظایف خود را محکم در دست گرفته و انجامش دهیم .
- رفیق ! از اینکه فرصت این مصاحبه را به ما دادید ، سپاس گزاریم .

تذکر:

مصاحبه فوق موقعی صورت گرفته بود که در سمت شمال عبدالملك هنوز روی کار بود و دوستم مجددا بر نگشته بود . این مصاحبه در ماه حمل 1377 ، از طرف اتحادیه کمونیست های ایران منتشر شده است .

(تایپ مجدد توسط " حبیب ")